

محمد هستند و معتقدند، چون آنها مربوط به گذشته بوده اند، ذکرشان فایده ای برای زمان حال ندارد، اما بیشتر علمای اسلام عقیده دارند که نه تنها شرح عادات واحوال و کردار و حقوق اختصاصی محمد مبیّتی با احکام شرع ندارد، بلکه این عمل حتی واجب و لازم است، زیرا آن گروه از مسلمانان که از عادات و احوال و حقوق ویژه محمد آگاه نیستند و آنها را در احادیث می خوانند، ممکن است فکر کنند که آنها نیز می توانند عادات و کردار مذکور را از محمد پیروی کنند.^{۴۳}

محمد، شخص خود، خانواده و فرزندان را از دریافت صدقه هایی که بمنظور رفع بلا داده می شود، معاف کرده بود. زیرا محمد مقام خود و افراد خانواده اش را بالاتر از این می دانست که صدقه هایی را که مردم برای رفع بلا می دهند، دریافت کند. همچنین محمد خود و افراد خانواده اش را از دریافت صدقه هایی که برای کمک به فقرا داده می شود معاف کرده بود. در عوض محرومیت محمد و خانواده اش از دریافت صدقه های مذکور، خداوند یک پنجم غنایمی را که در جنگها نصیب مسلمانان می شد به محمد اختصاص داده بود. (آیه ۴۱ سوره انفال). اما چون در اعصار بعد از محمد، جنگهای مسلمانان با کفار و در نتیجه غنائم حاصله از آنها متوقف شد، علمای اسلام که خود را در واقع نماینده محمد در جامعه اسلامی می دانند گرفتن صدقه های مذکور را برای خود مجاز می شمارند.^{۴۴} بهمین دلیل است که ملایان مذهب تشیع نه تنها از گرفتن هیچ نوع پول و یا کالایی بعنوان صدقه ابا و امتناعی ندارند، بلکه قسمت عمده زندگی بطالت بار آنها بر اساس صدقات و خیرات و مبرات می گیرند می گذرد.

یکی دیگر از عادات عجیب محمد این بود که هنگامی که برای جنگ با دشمن، خود را به زره و سلاح مجهز می کرد تا در جنگ با دشمن درگیر نمی شد، سلاح خود را زمین نمی گذاشت.^{۴۵}

⁴³ Ibid.

⁴⁴ Ibid., p. 418.

⁴⁵ Ibid., p. 419.

محمد خود را مجاز کرده بود، قبل از توزیع غنائم جنگی، آنچه را که میل داشت برای خود انتخاب و تصاحب کند. پس از آن که وی سهم خود را از غنائم انتخاب می‌کرد و در اختیار می‌گرفت، سپس مقررات تقسیم و توزیع غنائم جنگی بین سایرین بر طبق اصول جاری معمول می‌گردید.^{۴۶} اما بر پایه نوشته گزنفون، کوروش درباره تقسیم غنائم جنگی بین سربازان، در حضور جمع عقیده آنها را پرسش می‌کرد و به خواست سپاهیان احترام می‌گزارد.^{۴۷}

در حالی که هیچ کس مجاز نبود در حریم مقدس کعبه خون کسی را بریزد، اما محمد این عمل را برای خود مجاز و مشروع می‌دانست. بهمین دلیل در هنگام تسخیر مکه، محمد دستور کشتن «ابن خلد» که خود را به پرده‌های کعبه بسته بود، صادر کرد و به فرمان محمد، خون ابن خلد در مجاورت خانه کعبه ریخته شد.^{۴۸}

هنگامی که محمد بر پایه اطلاعات شخصی خود درباره کسی قضاوت می‌کرد، رای او نافذ و قابل اجرا بود، در حالی که سایر قضات از این حق محروم بودند.^{۴۹}

محمد خود را مجاز کرده بود، هر چیزی را که تملکش برای دیگران نامشروع بود، در اختیار و ملکیت خود داشته باشد، اما از این مزیت همیشه استفاده نمی‌برد.^{۵۰}

در هنگام نیاز، محمد می‌توانست، هر نوع اغذیه و اشربه‌ای را که میل داشته باشد از دارندگان آنها تصاحب کند. چنین فردی نیز موظف بود برای زنده ماندن محمد آنچه را که از اغذیه و اشربه در اختیار و تملک خود داشت، به وی بدهد. ولو این که این کار به قیمت جانش تمام می‌شد و ممکن بود او از گرسنگی بمیرد. از این مزیت نیز محمد همیشه استفاده نمی‌کرد.^{۵۱}

⁴⁶ *Ibid.*, p. 420.

⁴⁷ رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحات ۶۵، ۶۶.

⁴⁸ *Ibid.*, pp. 420-21.

⁴⁹ *Ibid.*, p. 421.

⁵⁰ *Ibid.*

⁵¹ *Ibid.*

در حالی که اگر افراد عادی به خواب بروند، بر طبق مقررات شرع، وضویشان باطل می شود، اما محمد معتقد بود اگر قبل از خوابیدن وضو بگیرد، خدا وضویش را باطل نخواهد کرد، زیرا ادعا می کرد اگر چه در موقع خواب چشمانش بسته می شود، اما قلب او بیدار است. «بخاری» از معروفترین و معتبرترین شرح حال نویسان و محدثان اسلامی، روایت کرده است که محمد گفت، سایر پیامبران نیز از این خصیصه برخوردار بوده اند. اما بعضی از امامان گفته اند این مزیت و یژه پیامبر اسلام بوده است.^{۵۲}

با توجه به این که مسلمانان مجاز نیستند بدون وضو و یا غسل لازم در اماکن مقدس حضور یابند، محمد خود را از انجام این فریضه معاف کرده و می توانست در هر حالتی در اماکن مذکور حضور یابد.^{۵۳}

در حالی که هر مسلمانی که قصد ازدواج داشته باشد باید اصول شرعی از قبیل حضور عاقد و شاهد و منسوبین و غیره را رعایت کند، اما محمد مجاز بود بدون هیچ نوع قید و شرطی هر زنی را که بخواهد در اختیار بگیرد. دلیل این امر آنست که محمد خود را از هر ضامن و شاهد و عاقدی بالاتر می دانست و در شأن او نبود ازدواجی را که با زنی انجام داده است انکار کند. اما اگر زنی ازدواج خود را با محمد تکذیب می کرد، کسی به ادعای او گوش نمی داد. بعضی از امامان معتقدند، اگر زنی که محمد مدعی است با او ازدواج کرده، زناشویی خود را با محمد انکار کند، آن زن کافر تلقی خواهد شد. محمد در ازدواج با صفیه و زینب^{۵۴} از این مزیت استفاده بعمل آورد.^{۵۵}

محمد مدعی بود، پیروان سایر پیامبران قبل از او مجاز بودند پیامبران خود را با نام آنها بخوانند، اما پیروان وی باید حتماً او را به نام «رسول خدا» بخوانند.

⁵² Ibid., p. 421.

⁵³ Ibid.

⁵⁴ به صفحات شماره ۱۵۰ تا ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

⁵⁵ Ibid., p. 422.

همچنین محمد می گفت، در حالی که در قرآن خداوند به زندگی او، به شهر او و به رسالت او و مذهب او سوگند خورده، بر طبق روایت ابن عباس، خداوند هیچگاه به پیامبران دیگر سوگند نخورده است.^{۵۶}

مالکیت غنائم برای محمد و پیروان او جایز و مشروع شناخته شده، در حالی که پیروان پیامبران پیش از او، موظف بودند غنائم حاصله را نزد پیامبرشان ببرند تا بوسیله آتش آسمانی سوزانیده شود.^{۵۷}

بمنظور تجلیل از محمد، خداوند زنان او را مادرهای مومنان تلقی کرد. بعبارت دیگر، خداوند این عنوان را برای زنان محمد مقرر کرد تا مومنان آنها را مادران خود بدانند و ازدواج با زنان محمد غیر مشروع تلقی شود و این موضوع در آیه ۶ سوره احزاب بطور آشکار تصریح شده است. روایت است که سبب اختصاص دادن عنوان مادر مومنان برای زنان محمد و نزول آیه مورد نظر این بود که زمانی «طلحه بن عبدالله» اظهار داشت که پس از مرگ محمد، عایشه را به عقد ازدواج خود درخواهد آورد.^{۵۸}

گفته شده است که محمد پشت سر خود را مانند جلوی رویش می توانست ببیند. بعضی از علمای اسلام معتقدند که محمد بین شانه هایش دو چشم داشت که شبیه به سوراخ سوزن بود و او با آنها قادر بود پشت سرش را نیز ببیند. و لباسهایش مانع دیدهای پشت او نبودند، اما برخی دیگر از علمای اسلام تأکید می کنند که چشمان اضافی محمد در واقع چشمان مغزی او بوده اند.^{۵۹}

بر طبق نوشته مؤلف کتاب روضه الاحباب بدن محمد به اندازه ای سبک بوده است که نور ماه و خورشید قادر نبودند سایه او را روی زمین منعکس کنند.^{۶۰} ابن عباس، روایت می کند که محمد زمانی به اصحابش گفته است: «شما

⁵⁶ *Ibid.*, p. 423.

⁵⁷ *Ibid.*

⁵⁸ *Ibid.*, p. 425.

⁵⁹ *Ibid.*

⁶⁰ *Ibid.*

می دانید که ابراهیم دوست خدا، موسی محرم راز او، عیسی روح خدا و آدم بنده خالص خدا بود؛ اما اکنون شما باید بدانید که من دوست محبوب و عزیز خدا هستم.»^{۶۱}

محمد زمانی گفت، من از خدا درخواست کرده‌ام که هیچ ملتی حق حکومت بر ملت مرا نداشته باشد و خداوند دعای مرا قبول فرموده است.^{۶۲} درباره دعای مذکور و اثر آن باید گفت که دنیای ما امروز از ۱۸۶ کشور تشکیل شده و دارای در حدود پنج میلیارد جمعیت است. از این ۱۸۶ کشور تنها ۲۵ کشور^{۶۳} آن در قوانین اساسی خود اسلام را بعنوان مذهب رسمی کشور خود انتخاب کرده‌اند. با توجه به این که جمعیت مسلمانان جهان در حال حاضر در حدود نهمصد میلیون نفر است، تنها در حدود ۵۰۰ میلیون نفر آنها در ۲۵ کشور مسلمان مذکور بسر می‌برند و بدین حساب در حدود چهارصد میلیون نفر از جمعیت مسلمان دنیا در حال حاضر تابع دولتهای غیر مسلمان هستند. برای مثال در حدود ۲۶ میلیون نفر مسلمان در چین کمونیست، ۳۲ میلیون نفر در شوروی، ۳ میلیون نفر در فیلیپین، ۸۹ میلیون نفر در هندوستان، ۱۵ میلیون نفر در اتیوپی، ۳ میلیون نفر در تایوان، ۷ میلیون نفر در نایلند، ۳ میلیون نفر در امریکای شمالی، ۳ میلیون نفر در یوگسلاوی، ۷ میلیون نفر در تانزانیا تابع حکومت‌های غیر مسلمان هستند. همچنین در حدود شش میلیون نفر فلسطینی بوسیله دولت یهودی اسرائیل آواره شده‌اند که در حدود ششصد هزار نفر آنها زیر یوغ دولت یهودی اسرائیل بسر می‌برند. این آمار نشان می‌دهد که وقت آن فرارسیده است که انسان متمدن عصر فضا واقعیات اجتماعی را با دیده ژرف‌تری که کمتر احساس و هیجان در آن وجود دارد بررسی کند. شاید هم چاره

^{۶۱} Ibid.

^{۶۲} Ibid. p. 426.

^{۶۳} کشورهایی که در قوانین اساسی خود دین اسلام را بعنوان دین رسمی پذیرفته‌اند عبارتند از اردن، الجزایر، امارات متحده عربی، ایران، بحرین، بنگلادش، برونئی، پاکستان، تونس، سودان، سومالی، عراق، عربستان سعودی، عمان، قطر، کاموروس، کویت، لیبی، مالزی، مراکش، مصر، ملاوی، موریتانیا، یمن جنوبی و یمن شمالی.

دیگر آن باشد که چهارصد میلیون نفر مسلمان که در حال حاضر زیر حکومت ملل غیر مسلمان بسر می‌برند، از قول شکنی خدا به محمد شکایت برده و یا از انجام نرسیدن وعده محمد به پیروانش به خدا پناه برند.

در عصر محمد هیچ کس اجازه نداشت با آهنگ صدایی که بلندتر از محمد است با وی سخن بگوید.^{۶۴} این موضوع را آیه ۲ سوره حجرات نیز آشکارا گوشزد کرده است.

اگر مردم عادی کسی را در هنگام نماز صدا کنند و او پاسخ دهد، نمازش شکسته خواهد شد و باید از ابتدا نماز بگذارد، اما اگر محمد کسی را صدا کند و او به وی پاسخ دهد، نمازش شکسته نخواهد شد.^{۶۵}

پذیرفتن هر نوع هدیه‌ای برای محمد مشروع، ولی برای سایر قضات و حکمرانان ممنوع و غیر مجاز است.^{۶۶}

بستن دروغ به محمد بطور عمدی با بستن دروغ به افراد عادی تفاوت دارد. هر کسی که بطور عمدی به محمد دروغ ببندد، مرتکب شرم آورترین رسواییها شده است.^{۶۷}

هر کسی محمد را در خواب ببیند، می‌تواند یقین داشته باشد که در واقع او را در بیداری ملاقات کرده است. این موضوع مبتنی بر حدیثی است که خود محمد ذکر کرده است، مبنی بر این که: «هر کسی مرا در خواب ببیند، می‌تواند یقین کند که مرا در بیداری ملاقات کرده است، زیرا شیطان نمی‌تواند تقلید مرا در آورد.»^{۶۸}

محمد اولین کسی است که وارد بهشت می‌شود، زیرا بر حسب حدیث معتبر، او گفته است: «هنگامی که من در روز قیامت در بهشت را می‌زنم، دربان

^{۶۴} Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 426.

^{۶۵} *Ibid.*

^{۶۶} *Ibid.*

^{۶۷} *Ibid.*

^{۶۸} *Ibid.*

بهشت سوال خواهد کرد، تو کی هستی؟ من پاسخ خواهم داد: من محمد هستم. آن وقت دربان بهشت خواهد گفت: من دستور ندارم در بهشت را پیش از تو روی کسی باز کنم.» بدین ترتیب پیروان محمد نیز قبل از ملت‌های دیگر وارد بهشت خواهند شد.^{۶۹} بطوری که معلوم می‌شود این حدیث با یکی از احادیثی که قبلاً ذکر شد مبنی بر این که محمد گفته است شخص مرده را هر چه زودتر دفن کنید تا اگر انسان نکوکاری بوده، زودتر وارد بهشت شود، تفاوت دارد.^{۷۰}

امام بخاری ذکر کرده است که چون «خمیازه» از کارهای شیطان است، محمد در تمام عمرش هیچ گاه خمیازه نکشید.^{۷۱}

در تمام مدت عمر محمد، هیچگاه اتفاق نیافتاد که مگسی روی بینی او بنشیند.^{۷۲}

نظر اسلام شناسان خارجی دربارهٔ محمد

مونتگمری وات

«مونتگمری وات» از اسلام شناسان معروف جهان که کتب متعددی درباره اسلام برشتهٔ تحریر درآورده است، می‌نویسد هیچ یک از مردان بزرگ عالم، بیش از محمد مورد انتقاد و بدگویی واقع نشده است.^{۷۳}

دانته

«دانته» محمد و رسالت او را با کلمات تند و موهنی ارزیابی می‌کند و معتقد

^{۶۹} Ibid., pp. 427-28.

^{۷۰} به صفحه شماره ۲۶۱ همین کتاب مراجعه فرماید.

^{۷۱} Ibid., p. 428.

^{۷۲} Ibid.

^{۷۳} Montgomery Watt, *Mohammad at Madina* (Oxford: University Oxford Press, 1956), p. 324.

است جرم محمد این بود که با آوردن یک مذهب دروغین، مذهب و ارزشهای معنوی آن را با افکار و عقاید و کردار خاصش به رسوایی کشید.^{۷۴}

سیل

بعضی از نویسندگان اوایل قرن هیجدهم با نظر معتدلتری به محمد و موضوع رسالتش نگریسته و اسلام را یکی از مذاهب مفید غیر مسیحی تلقی کرده اند. سیل در سال ۱۷۳۴ ترجمه ای از قرآن تهیه کرد که برای مدت‌ها یگانه ترجمه اصیل قرآن تلقی می شد. سیل در ترجمه مذکور شخصیت محمد و اثر رسالت او را برای بشر همطراز با «نوما»^{۷۵} و «ترزوس»^{۷۶} دانسته است.^{۷۷}

دوبولن و یلی یرز

«دوبولن و یلی یرز»^{۷۸} در کتابی که تحت عنوان زندگی محمد بمنظور اثبات برتری اسلام نسبت به مسیحیت برشته تحریر درآورده، کوشش کرده است محمد را قانونگزاری خردمند و واقع بین نشان دهد که سعی کرده است، مذهبی بوجود بیاورد که فاقد نقاط ضعف مذاهب یهود و مسیحیت می باشد.^{۷۹}

⁷⁴ Tor Andrea, *Mohammed: The Man and His faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc. 1935), p. 187.

⁷⁵ Sabine Numa Pompilius (۷۱۵-۶۳۷ قبل از میلاد) - دومین پادشاه رومی از نسل است. رومی ها بعدها او را خردمندترین و پرهیزکارترین پادشاهان باستانی روم دانسته اند. «نوما» در مدت پادشاهی خود اقدامات اصلاحی زیادی برای تأمین رفاه و بهبود زندگی رومیان بعمل آورد که از جمله عبارتند از: اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی و ایجاد حقوق مذهبی.

⁷⁶ Thesusus یک قهرمان آتنی است که تا حدودی جنبه افسانه ای دارد. «ترزوس» فرزند Aegeus پادشاه آتن بوده است. او اولین پادشاهی است که آتن را بصورت یک شهر متحد درآورد. در تراژدیهای یونانی از «ترزوس» بعنوان شخصیتی که مظهر انسانیت و بشر دوستی است یاد می شود.

⁷⁷ Andrae, *Mohammad: The Man and His Faith*, p. 173.

⁷⁸ De Boulainvilliers

⁷⁹ Andrae, *Mohammed: The Man and His faith*, p. 173.

ساواری

ساواری نیز در ترجمه ای که در سال ۱۷۵۲ از قرآن بعمل آورده، کوشش کرده است از هدف «دوبولن و یلی یرز» پیروی کند. این نویسنده، محمد را یکی از چهره‌های استثنایی تاریخ می‌داند که از بناور گمنامی ظهور و با تغییر محیط، بشریت را به زندگی بهتری رهنمون شد. ساواری می‌نویسد، اگرچه محمد در یک خانواده بت پرست پا بعرضه وجود گذاشت، عقیده به یکتاپرستی خدا را در سراسر عربستان رایج کرد. محمد ضمن مسافرت‌های خود به کشورهای همجوار متوجه شد که مسیحی‌ها به فرقه‌ها و دستجات مختلف تقسیم شده و بر ضد یکدیگر صف آرایی کرده و هر فرقه‌ای، فرقه دیگر را به کجروی و گمراهی محکوم می‌کند. یهودیها نیز با تعصبی منطقی ناپذیر به اصول دین خود چسبیده و آنها را بهترین و مفیدترین مقررات تغییر ناپذیر برای زندگی بشر و فلاح و رستگاری او می‌دانند.^{۸۰}

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی، محمد تصمیم گرفت دینی بوجود بیاورد که خمیرمایه آن از نهادهای عقلانی، یعنی اعتقاد به خداوند یکتایی که عمل نیک را پاداش و کردار بد را مجازات می‌کند، ناشی شده باشد. ساواری می‌گوید، محمد به سادگی نمی‌توانست، مردم را به گرایش به چنین آیینی وادار بکند. بلکه برای این که افراد مردم را برای پذیرش آیین مذکور تحریک کند، ناچار بود ادعای نبوت و رسالت بنماید. بهمین دلیل محمد خود را پیامبر خدا معرفی و ادعا کرد که از طرف خداوند برای هدایت و ارشاد بشر به نبوت مبعوث شده است. البته محمد در ادعای خود صادق نبود، ولی از دگرسو، مقتضیات زمان برای قبول ادعای او از هر لحاظ مناسب بود. با این زیربنای فکری و با کمک اوضاع و احوال و مقتضیات موجود، محمد تا آنجا که برای مردم عربستان امکان

⁸⁰ Savary, *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrge de la vie de Mahomet* ("Meque l'an de l'Hegire, 1165"), i, pp. 222-30, quoted by Andrae, *Mohammed: The Man and His faith*, p. 174.

قبول داشت، اصول اخلاقی ادیان یهود و مسیح را در آیین تازه بنیاد اسلام وارد کرد. بدیهی است که محمد در امور نظامی، سیاسی و همچنین حکومت بر مردم استعداد خارق العاده‌ای داشت و موفق شد از توانایی ذاتی اش در بهره‌برداری از اوضاع و احوال مناسب زمان برای پیشبرد هدفش که ترویج آیین تازه بنیادی بود استفاده کند و بدین ترتیب عربستان را زیر چتر دین نو بنیادش درآورد.

ساراوی در کتاب خود نتیجه می‌گیرد که محمد یک پیامبر واقعی و راستین نبود و موضوع رسالت او به نبوت از واقعیت خالی بود، معهذا نویسنده مذکور، محمد را یکی از بزرگترین مردان تاریخ بشمار می‌آورد.^{۸۱}

ولتر

«ولتر» در مقدمه کتابی که در سال ۱۷۴۲ تحت عنوان تراژدی برشته تحریر درآورد، عقاید و نوشته‌های «دو بولن و یلی یرز» را درباره شخصیت محمد رد کرده و می‌نویسد، اگر محمد در مقام شاهزاده بدنیا آمده بود و بوسیله مردم به قدرت انتخاب شده و توفیق پیدا کرده بود، قوانین و مقررات عادلانه‌ای ایجاد و از کشورش در برابر دشمنان دفاع کند، می‌توانست رهبری درخور ستایش تلقی شود، ولی هنگامی که شخص شترچرانی مانند محمد ظهور، مردم را به طغیان تحریک و ادعا می‌کند با جبرئیل گفتگو داشته و محتویات کتابی را که عقل سلیم درباره مطالب واهی هر صفحه آن دچار حیرت می‌شود، او از طرف خدا به وی تلقین کرده است و بعلاوه برای وادار کردن مردم به قبول آیینش، مردها را مقتول و زنان را می‌رباید، چنین شخصی را باید انسانی نامید که عقل و منطق از وجودش رخت بر بسته و خرافات و اوهام کلیه شراییین مغزش را پر کرده‌اند. ولتر می‌نویسد، این عقیده درست نیست که فکر کنیم، محمد بطور عمدی مرتکب تبه‌کاریهایی که به او نسبت داده شده است گردید، اما از طرف دیگر، کسی که بر ضد هم میهنان خود، آنهم بنام خدا جنگ و خونریزی راه بیاندازد استحقاق هر اتهامی را که به وی نسبت داده شود، دارد. ولتر بعدها در کتابی که تحت عنوان

^{۸۱} Ibid., p. 174.

Essai sur les moeurs به رشته تحریر درآورد، لحن معتدلتری در بحث راجع به محمد انتخاب کرد و اگرچه او را شخصی بزرگ و توانا نامیده است، مظالم و شقاوتهایی را که وی مرتکب شده نکوهش کرده است. ولتر معتقد است در مذهب محمد هیچ چیز تازه‌ای بغیر از این که او «پیغمبر خداست» وجود ندارد. عقیده ولتر درباره محمد قبولیت عام یافته است.^{۸۲}

دیدرو

«دیدرو» ادعا کرده است که محمد بزرگترین دوست زنان و سرسخت ترین دشمن عقل سلیم بوده که از این جهات دنیا نظیر او را ندیده است.^{۸۳}

توماس کارلایل

اولین نویسنده‌ای که نسبت به نبوت محمد با نظر مثبت نگاه کرده است، «توماس کارلایل» می باشد. کارلایل سخنرانی روز جمعه ۸ مارس سال ۱۸۴۰ خود را درباره «قهرمان پرستی» به شرح شخصیت محمد اختصاص داد. این نویسنده معتقد بود، دادن عنوان پیغمبر کذاب به کسی که بانی ایجاد یکی از مهمترین ادیان دنیا شده است، کار آسانی نیست. کارلایل معتقد است، محمد نیز مانند هر انسان بزرگی شخص صادق بوده است، زیرا یک انسان بزرگ نمی تواند غیر صادق باشد. تردید نسبت به رسالت محمد را می توان محصول عصر شکاکیت و نتیجه فلج مغزی و هلاکت ارزشهای معنوی دانست. رد دین اسلام در واقع کوششی برای ترویج افکار مربوط به انکار وجود خداست. محمد انسانی بود که وقایع زندگی را درک کرد و برای بشریت از عالم لدنی خبر آورد. ما باید محمد را یا پیغمبر و یا شاعر بنامیم، زیرا سخنان او نمی تواند گفته‌های یک فرد عادی تلقی شود.^{۸۴}

^{۸۲} *Ibid.*, pp. 174-75.

^{۸۳} *Ibid.*, p. 175.

^{۸۴} *On Heroes, Hero-Worship, and Heroie in History*, Various editions, Lecture II, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" (8 May 1840)

نور آندره

«آندره» عقاید و افکار کارلایل را درباره محمد نقد کرده و می نویسد معتقدات کارلایل درباره محمد ناشی از یک «ایده آلیسم ذهنی و خیالی»^{۸۵} است که فرض می کند اگر یکی از افراد انسان از نبوغی سرشار برخوردار بود، وی در نتیجه نبوغ مذکور قادر خواهد بود خود را مظهر قدرت الهی و نماینده خدا نیز بداند و این امر را یکی از واقعیات زندگی بشری بشمار آورد. محمد با نبوغ سرشارش جبرئیل و خدا را وسیله قرارداد و با تخیلات خود مقرراتی بنام دین و الهامات الهی برای مردم به ارمغان آورد. حتی آن گروه از محققانی که نسبت به محمد و دین او دارای حسن نیت بوده اند، نتوانسته اند از ابراز این عقیده خودداری کنند که در رسالت محمد هیچ نوع واقعیتهای وجود نداشته است. این امر نمی تواند غیر ممکن باشد که شخصی واقعاً از طرف خداوند مورد الهام قرار بگیرد و معیناً بسیاری از اصول مذهبی را از خود جعل کند و مذهب او ترکیبی از الهامات خاص الهی و افکار پوچ و ساختگی خودش باشد. انسانی که مورد الهام پیامهای خاصی قرار می گیرد، ممکن است کابوسهای رویا مانند بر مغزش چیره شوند و شخص الهام شده، آنها را واقعی تلقی کند.^{۸۶}

«آندره» سپس در ادامه بحث می نویسد، متأسفانه نمی توان گفت که محمد از صداقت و پارسایی بهره می برده است. محمد حوادث دوره قدرتتش را با رفتاری حیله گرانه و ترفند آمیز حل کرده است. در طبیعت روانی محمد یک نوع خصلت موزیگرانه ای وجود داشت که معمولاً از خصوصیات افراد «خود درون گرا» می باشد. افراد خود درون گرا خیال پرور بوده و صراحت و شجاعت اخلاقی، مخصوصاً در هنگام عمل کمتر از آنان مشاهده می شود. از طرف دیگر، افراد طبقه مذکور دارای قدرت اراده ای بسیار قوی و نیرویی فوق العاده بوده و قادر به انجام

⁸⁵ Romantic Idealism

⁸⁶ Andrae, *Mohammed and his faith*, p. 177.

اعمال و رفتار بسیار متهورانه و بی باکانه ای هستند که معمولاً به شرم و رسوایی منتهی می شود.^{۸۷}

اگرچه محمد با تهوری شگفت انگیز، قرآن را الهامات الهی به پیروانش معرفی و بت پرستی را در عربستان نابود کرد، اما در درون خویش از حس اعتماد به نفس برخوردار نبود، در اداره روابط شخصی اش با دیگران ضعیف بود و توانایی لازم برای ابراز عقاید واقعی خود را نداشت. محمد نیز مانند «سنت پاول» در بیان بسیار نیرومند، ولی هنگام حضور در برابر دیگران ضعیف بود و از این رو بطوری که در بالا شرح داده شد معمولاً به حيله و نیرنگ متوسل می شد.^{۸۸} محمد پیوسته برای تحقق بخشیدن به هدفهای شخصی و سیاسی اش آیه صادر و آنها را خواست و مشیت الهی معرفی میکرد.^{۸۹}

گوستاو ویل

دانشمندان بعد از توماس کارلایل نیز تا حدودی از عقیده وی درباره کیفیت رسالت محمد پیروی کردند، ولی بعضی از آنها محمد را انسانی که فاقد سلامت مغزی بوده دانسته اند.^{۹۰} «گوستاو ویل» نوشته است که محمد دچار بیماری صرع بود.^{۹۱}

الویز اسپرنگر

«الویز اسپرنگر» پا را فراتر گذاشته و اظهار عقیده کرده است که محمد علاوه بر بیماری صرع از ناراحتی روانی هیستری نیز رنج می برده است.^{۹۲}

⁸⁷ *Ibid.*, p. 185.

⁸⁸ *Ibid.*

⁸⁹ William Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 514.

⁹⁰ Watt, *Islamic Surveys*, p. 17.

⁹¹ Gusta Weil, *Biblische Legenden der Muselmanner* (Leipzig, 1886).

⁹² Aloys Sprenger, *The Life of Mohammed from Original Sources* (Allahabad: 1851).

ویلیام مویر

«مویر» محمد را پیامبری دروغین نامیده و معتقد بود تا هنگامی که محمد در مکه اقامت داشت، واعظی با صداقت بود که با حسن نیت مردم را به نکوکاری ارشاد می کرد، اما هنگامی که به مدینه مهاجرت کرد، در راه کسب قدرت و موفقیت دنیوی مغلوب وسوسه های شیطان شد.^{۹۳}

مویر همچنین می نویسد، بر طبق نوشته های تاریخ نویسان معتبر، محمد نه تنها در رفتار با دشمنانش از رحم و شفقت ناشانی نداشت، بلکه اعتدال را نیز رعایت نمی کرد. چنان که در جنگ بدر با مشاهده اجساد مردگان بطور عجیب و غریبی، به وجد و سرور آمد. همچنین در جنگ مذکور دستور داد چند نفر زندانی را که تنها به صرف شک و تردید نسبت به عقایدشان در باره اسلام زندانی شده بودند، اعدام کنند. از مجموع نکاتی که ویلیام مویر در شرح حال محمد نوشته، میتوان گفت که وی محمد را مردی «بقباب» تلقی می کرده است.^{۹۴} منش ستمگرانه محمد با دشمنانش بویژه از این نقطه نظر جالب اهمیت است که در گفتار پیشین دیدیم، هیومنیزم کوروش با دشمنانش به اندازه ای قوی بود که دشمنانش را تبدیل به نزدیکترین دوستان و همدانش می کرد، چنان که «کزوس» و «نیگرن» پس از شکست بوسیله کوروش، در سمت نزدیکترین دوستان و مشاوران او درآمدند.^{۹۵}

مار گولیوت

«مار گولیوت» با ایمانی قاطع محمد را به افسون کردن مردم متهم کرده و اظهار داشته است، دعوی نبوت محمد ثابت می کند افرادی که دارای تواناییهای غیر عادی بشری هستند، به آسانی می توانند مردم را با موهومات افسون و در چگونگی

^{۹۳} Muir, *The Life of Mohammed*, pp. 513-20

^{۹۴} *Ibid.* p. 513.

ذهنی و عقیدتی آنها رسوخ و نفوذ نمایند.^{۹۶}

تئودور نولد که

«تئودور نولد که» در حالی که الهاماتی را که به محمد شده، از واقعیت دور نمی نداشت، و عقیده نداشت که محمد به بیماری صرع مبتلا بوده است، معتقد بود که محمد بعضی اوقات زیر فشار حمله های عصبی و هیجانی قرار می گرفت و فکر می کرد، در معرض الهامات الهی واقع شده است.^{۹۷}

جان آرچر

«جان آرچر»^{۹۸} که نسبت به رسالت محمد نظری بسیار خوش بینانه و مثبت دارد نوشته است، محمد نه تنها از نظر فکری، بلکه در عمل نیز صوفی منش بود. در آن زمان افرادی که در عربستان و سرزمینهای مجاور آن از تمدن نسبی آن عصر برخوردار بودند، با روشهایی که امروز «خود هیپنوتیسم» کردن نام دارد آشنا بودند و با بکار بردن روشهای مذکور برای خود خلسه و آرامش مغزی، روانی و بدنی بوجود می آوردند. محمد نیز باروشهای آرامش آور مذکور آشنا بود و با حسن نیت اعتقاد داشت، هنگامی که خود را زیر نشاء حالات غیر عادی خلسه قرار می دهد، قادر است با مبانی متافیزیک و آسمانی رابطه برقرار کند و با عوامل الهی مذاکره نماید. این روش را زهاد، دیرنشینان و صوفی منشان آن زمان نیز بکار می بردند و عقیده داشتند که در هنگام ایجاد حالات غیر عادی نشاء آور مذکور قادر خواهند شد با مبانی الهی رابطه ایجاد نمایند.

محمد اعتقاد داشت افکار و عقایدی که در هنگام هیجان حالات غیر عادی

^{۹۶} D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: Putman's Sons, 1905).

^{۹۷} Theodor Noldeke, *Das Leben Muhammads* (Hannover: 1863).

^{۹۸} John Clark Archer, *Mystical Elements in Mohammed* (New Haven: Yale University Press, 1924), p. 87.

مذکور برایش بوجود می آید، به دلایلی که ذکر شد از طرف خداوند به وی الهام می شود و بتدریج به این عقیده رسید که او برای الهام گرفتن از عقاید و افکار مذکور از طرف خداوند برگزیده شده است. موفقیت محمد در نشر و ترویج مکتب اسلام و ایجاد کتاب مقدسی بنام قرآن بوسیله او فرمود اعتقادش به رسالت نبوی خویش بوده است.

ماکسیم رادیسون

«ماکسیم رادیسون» یکی از اسلام شناسانی که نسبت به رسالت محمد نظر مثبت داشته و درباره حمله های تند و شدیدی که سایر نویسندگان غربی به او کرده اند، از وی دفاع نموده، درباره ویژگیهای روانی محمد می نویسد، بطور کلی محمد فردی عاقل، آگاه و سلیم بود. در تمام عمرش پیش از گرفتن هر نوع تصمیمی، ابتدا فکرمی کرد و بعد تصمیم می گرفت. در اداره امور فردی و عمومی مدیر و توانا بود. او می دانست چه موقعی دست به عمل بزند و چه زمانی از انجام عملی خودداری ورزد و بدین ترتیب، زمانی که برای انجام طرحهایش دست به کاری می زد، با موفقیت روبرو می شد. شهامت و جرات او در عمل اگرچه بیشتر اکتسابی بود تا غریزی، معهذ کافی بود تا او را در جنگ با دشمنانش پیروز کند. او یک سیاستمدار بسیار برجسته بود و پیوسته امور سیاسی را با برهان، روشنی و منطق اداره می کرد. با این وجود نباید فراموش کرد که محمد در زیر سطح ظاهری عوامل مذکور، دارای طبعی ستیزه جو، عصبی، تندخو و ناآرام بود و برای دست یابی به آرزوهای غیر ممکن با ناشکیبایی در هیجان بسر می برد. این حالت بقدری در محمد شدید بود که او را به نوعی از بحرانهای عصبی که بطور مسلم نیاز به درمان داشت، آلوده کرده بود.^{۹۹}

محمد دارای کلیه شرایط زندگی یک مرد موفق و خوشحال بود، اما با این

⁹⁹ Maxime Rodison, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 53.

وجود از زندگی خود راضی بنظر نمی رسید. بطوری که می دانیم، موفقیت و خوشبختی نیز دارای حدودی است و تا حدی برای افراد موفق، آرامش و رضایت از زندگی بوجود می آورد. اما این عوامل آنهایی را که دارای سرشت برتر جویی بوده و به هر هدف بزرگی که دست یابند، به دنبال هدف بزرگتری می روند، راضی و خشنود نمی کند. این حالت روانی در محمد که در طفولیت بچه یتیمی بود که از فقر و محرومیت رنج می برد، بخوبی مشاهده می شد، زیرا آرزوها و هدفهای او در زندگی بی انتها به نظر می رسید. بدیهی است که تنها موفقیت فوق العاده ای در کسب قدرتی بالاتر از توانایی بشری، می توانست چنین شخصی را آرام و به مرز آرزوهایش نزدیک سازد.^{۱۰۰}

بعلاوه، محمد از ناامیدیهای دیگری نیز رنج می برد. بدین شرح که اعراب و همچنین اقوام سامی، از نداشتن فرزند ذکوری که وارث آنها بشود بسیار رنج می بردند، تا جایی که چنین شخصی را «ابتر» می نامیدند که تقریباً معنی «ناقص» می دهد. محمد از این ناراحتی بشدت رنج می برد، زیرا خدیجه نتوانسته بود فرزند ذکوری برایش بیاورد.^{۱۰۱} ریشه های ناراحتی روانی محمد را از این جهت می توان در سبب نزول آیه های سوره کوثر بشرح زیر مشاهده کرد:

۱- **إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ ۚ** ۲- **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ** ۳- **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۚ**
 ما به توفزونی بخشیده ایم. پس برای پروردگارت عبادت و قربانی کن. و این که دشمن تو ابتر (بدون دنباله) است.

بدون تردید نارضایی محمد از نداشتن فرزند ذکور در رابطه او با خدیجه نیز اثر گذاشته است. زنهای متعددی که محمد یکی پس از دیگری اختیار نمود و حرمسرایش را از زن اشباع کرد، ثابت کننده گفته «ناتان» می باشد. ناتان گفته است، همانطور که در آن زمان کشور ایران مرکز قدرت دنیا بود و هیچ یک از کشورهای دنیا به اندازه ایران قدرت نداشتند، در هیچ کشوری به اندازه روم ثروت

¹⁰⁰ Ibid., p. 53-54.

¹⁰¹ Ibid., p. 54.

یافت نمی شد و در هیچ سرزمینی به اندازه مصر سحر و جادو معمول نبود، به همان گونه نیز هیچ یک از ملل دنیا به اندازه اعراب میل به زنا نداشتند. «ناتان» می گوید، اگر قرار بود از نظر همخوابگی با زنان برای ملل گوناگون سهم تعیین شود، نه دهم آن باید در اختیار اعراب گذاشته شود و یک دهم آن به سایر ملل واگذار گردد.^{۱۰۲}

بدین ترتیب، محمد مشاهده می کرد که قریشیهای ثروتمند غرق در بهره گیری از زنان بودند، بویژه بازرگانان و مسافران بر پایه رسوم و عادات معمول بطور موقت زن اختیار می کردند، بطوری که به سختی ممکن بود فحشاء آشکار را از ازدواج موقت تشخیص داد؛ همچنین هر کسی به آسانی قادر بود دختران جوان و زیبای برده را خریداری کند، اما محمد زندگی خود را وقف خدیجه کرده بود و از این نظر از لحاظ روانی فشار بر او وارد می شد.

نارضایی دیگر محمد این بود که وی از ابتدای عمر خود را از لحاظ داشتن علاقه به امور مذهبی و معنوی و کفایت و رهبری در امور سیاسی استثنایی و بیگانه می پنداشت، اما مشاهده می کرد که دوستان و آشنایان او و همچنین قریشیهای پولدار بوسیله ثروت خود دارای نفوذ بودند و این موضوع باعث رنج محمد شده و او را بصورت یک ایده آلیست بی آزار که با زندگی عملی و واقعی بیگانه می نمود درآورده بود.

بهر حال، ناامیدی محمد از داشتن وارث ذکور، سرکوفته شدن شور شدید جنسی او بعزت و وابستگیهای وجدانی و اخلاقی به زوجه اش خدیجه؛ دیدن رفتار تحقیر آمیز از دیگران، در حالی که او خود را سرآمد همگان می دانست؛ همه با یکدیگر جمع شدند و وی را برای یک ظهور انقلابی آماده کردند.^{۱۰۳}

داستان دو فرشته ای که روزی محمد را خوابانیدند و قلبش را از بدنش خارج کردند^{۱۰۴} ممکن است ساختگی بوده و یا امکان دارد محمد در زمان طفولیت

¹⁰² Ibid.¹⁰³ Ibid., p. 56.

دارای ویژگیهای مغزی شخصیت‌های مذهبی آسیای شمالی و مرکزی و همچنین ساحران و جادوگران استرالیایی که با سحر و افسون بیماران را درمان می‌کنند بوده باشد، زیرا افراد مذکور نیز در هنگام درمان بیماران، احساس می‌کنند که یک روح نامرئی اعضای داخلی بدنشان را درآورده و آنها را با اعضای جدید عوض کرده است. حال خواه فرض اول درست باشد و یا فرض دوم، آنچه مسلم است محمد از نوعی حمله‌های هیستریکی در زمان بلوغ رنج می‌برده است. مسیحیان بدبین، معتقدند ناراحتی مذکور صرع بوده است. اگر این فرض درست باشد، باید گفت که صرع محمد از درجه ملایم و بدون ضرر بوده است. همچنین احتمال زیادتر دارد که محمد از نقطه نظر روان بدنی دارای ویژگیهای اهل تصوف بوده است.^{۱۰۵}

در کلیه اجتماعات بشری و بین تمام نژادها، افرادی یافت می‌شوند که بعزت سازمان مغزی و یا تاریخ زندگی شخصی، برایشان مشکل است که خود را با خواسته‌های اجتماعی که در آن بسر می‌برند، تطبیق دهند. بعضی اوقات دیده شده است، که رفتار این افراد با محیطی که در آن بسر می‌برند، تضاد شدیدی پیدا می‌کند. بعضی از این افراد دارای استعداد فوق العاده هستند و چیزهایی می‌بینند و یا می‌شنوند که برای افراد عادی مردم امکان احساس آنها وجود ندارد. در عربستان پیش از اسلام، بعضی اوقات نظیر افراد مذکور مشاهده می‌شد. برای مثال، گفته می‌شد که شعرا، کاهنان و غیبگویان بوسیله اشباح و ارواح مورد الهام قرار می‌گرفتند. کاهنان معمولاً دارای بصیرت غیر عادی بودند، ولی مهمتر از همه معروف بود که آنها دارای روحهای مصاحبی بودند که آنها را دوست و یا پیشگومی نامیدند. الهام روحها به کاهنان با کلمات بریده و آهنگ مخصوص بعمل می‌آمد و هنگامی که کاهنان زیر تأثیر الهامات مذکور قرار می‌گرفتند، با لباس خود، خویشتن را می‌پوشانیدند و به پیشگویی می‌پرداختند. مردم برای کاهنان احترام بسیار قایل بودند و در امور شخصی و عمومی با آنها مشورت می‌کردند. بطوری که معاصران محمد گفته‌اند، وی دارای بسیاری از ویژگیهای کاهنان بوده و بدون

تردید هنجار و منش او چه از نظر بدنی و چه از لحاظ روانی شبیه کاهنان بوده است. محمد نیز مانند کاهنان دچار حمله های هیجانی می شد و در آن حالت می توانست آنچه را که از توانایی مردم عادی خارج بود ببیند و بشنود و احساس کند. اما چون محمد دارای شخصیتی بمراتب تواناتر از کاهنان عادی بود، از اینرو نارضاییهایی که از زندگی داشت، او را به اندیشه گری ژرفی فرو می برد و از این راه او قادر با تعقلهای استثنایی که از توانایی افراد عادی مردم خارج بود می شد. اگرچه شغل کهانت در آن زمان در عربستان بسیار احترام داشت، ولی محمد نه کاهن بود و نه وظیفه مشورتی برای مردم انجام می داد، بلکه از استعداد های روانی سرشارش برای اداره امور اجتماعی اعراب و پیشرفت زندگی آنها استفاده بعمل می آورد. او بعنوان یک تاجر عادی، یک شوهر و پدر خوب و یک مرد معقول و دور اندیش باقی ماند، اما پیوسته در حال آموختن و اندیشیدن بود. محمد بتدریج آنقدر در این راه پیشرفت کرد که سرانجام از محدودیتهای زمان و مکانی که او در آن بسر می برد، فراتر رفت.^{۱۰۶}

«رادیسون» می نویسد، فلاسفه خرد گرای^{۱۰۷} قرن هیجدهم و همچنین دانشمندان علوم مذهبی مسیحیت، به رسالت محمد به شکل یک نمونه کامل حیلہ گری و فریبکاری نگاه کرده اند. دانش پژوهان مذکور حتی با توجه به چگونگی زندگی محمد، معتقد بوده اند که وی برای جلب توجه معاصرانش به حیلہ و افسون متوسل شده است. سپس «رادیسون» در مقام دفاع از محمد برآمده و ادامه می دهد، در حالی که فلاسفه این عقیده را درباره کلیه پیامبران و مذهب آوران داشته اند، اما چون در زمان ظهور محمد، اعراب در وضع رقت باری بسر می بردند، محمد برای کمک به اعراب و تعدیل وضع مشقت بار زندگی آنها، بغیر از توسل به حیلہ و نیرنگ چاره دیگری نداشت. آنگاه «رادیسون» به نقل نوشته یکی از دانشمندان آلمانی متخصص در فرهنگ اعراب به نام «گریم»^{۱۰۸} پرداخته است.

¹⁰⁶ *Ibid*, pp. 56-58.

¹⁰⁷ Rationalist

¹⁰⁸ Grimme

کریم به نقل از رادیسون می نویسد، در زمان ظهور محمد برای اصلاح وضع اعراب مکه باید چاره‌ای اندیشیده می شد و یگانه راه این اصلاح از بین بردن شکاف بین افراد ثروتمند و محروم بود. اما چون محمد از جنگ شدید طبقاتی بین ثروتمندان و تهیدستان تصویری نداشت، ناگزیر بود با اختراع شیوه پیامبری و تئوریهای روز قیامت و از نوع آن، ثروتمندان را با پذیرش تئوری «زکوة» وادار به پرداختن مالیاتی که بتواند شکاف بین ثروتمند و تهیدست را از بین بردارد بکند.^{۱۰۹}

رادیسون پس از نقل مطالب بالا می نویسد، آنچه را که بعضی افراد درباره حیلہ کریهات محمد در امر رسالت به پیامبری او نوشته اند از نظر دانشهای روانشناسی و روان پزشکی، تعبیر روشنی دارد. بدین شرح که بعضی افراد گاهی اوقات زیر تأثیر الهامات ناخودآگاه، به شنیدن، دیدن و تخیل اوهامی می پردازند، که تصور می کنند اوهام مذکور دارای حقیقت می باشد. بدیهی است، آنچه را که محمد بعنوان الهامات الهی وانمود می کرده، مطالبی بوده است که کلیمی ها و مسیحیانی که محمد با آنها معاشرت می کرده است درباره نیروهای برتر از طبیعی برای او توضیح می داده اند. منتها، محمد مطالب مذکور را با تجربیات عملی، رشته های فکری، رؤیاهای و در خود درون نگریها و خاطراتش از شنیده های داخلی و خارجی خود، درهم آمیخته و از آمیزش همه آنها به الهاماتی دست یافته که تصورش برای دیگران غیر مقدور بوده، ولی او آنها را واقعی تصور کرده و بعنوان الهامات الهی به دیگران معرفی نموده است.^{۱۱۰}

صرف نظر از آنچه که در بالا شرح داده شد، محمد یک انسان صوفی منش بوده و می دانیم که افراد صوفی منش، بعضی اوقات به گفته «دلا کرو یکس»^{۱۱۱} وجود خداوند را در کالبد خویش متجلی می بینند.^{۱۱۲} کلیه صوفی نشان مذاهب گوناگون با لحظاتی روبرو می شوند که خود را از وجود خویش خالی می بینند و

^{۱۰۹} Rodison, *Mohammed*, p. 76.

^{۱۱۰} *Ibid.*, pp. 76-77.

^{۱۱۱} Delacroix

^{۱۱۲} Theopathy

تجلی خداوند را در درون خویش احساس می کنند. محمد را می توان نمونه بارزی از این ویژگی صوفیگری بشمار آورد.^{۱۱۳}

دوگوبرت رن

«دوگوبرت رن» می نویسد، محمد از سن ۴ سالگی دچار حمله های صرع شد و اگرچه در ایام جوانی آثار حمله های مذکور متوقف گردید، اما در سالهای بعد به شکل شدیدتری مجدداً بروز کرد.^{۱۱۴} هنگامی که محمد دچار حمله های صرع می شد، توهمات و رؤیاهای ارتباط با منابع متافیزیک و ماوراء الطبیعه بر او چیره می شد.^{۱۱۵} معلوم نیست چه عواملی سبب شدند که محمد شترچران با یک زن سالخورده که می گویند بطور غیر عادی زشت چهره بود ازدواج کند.^{۱۱۶} محمد خود را ختم پیامبران می خواند^{۱۱۷} و کلیه گناهای را که قبل از ظهور او بوسیله افراد بشر ارتکاب شده بود بخشید، اما مخالفت با پیامبر بودن خودش را گناهی نابخشودنی اعلام کرد.^{۱۱۸} درباره خودش نیز اعلام داشت، هنگامی که جوان بوده، دو فرشته قلب او را باز کرده و آخرین اثر «گناه اصلی»^{۱۱۹} را از وجودش خارج کرده اند.

دوگوبرت رن از قول ابن هشام می نویسد، محمد مانند اعراب بدوی و چادر نشین کاروانها را غارت می کرد، به دهات حمله می نمود و ساکنان آنها را یا قتل عام می کرد و یا به اسارت درمی آورد. آنتهایی را که از آیین او سرپیچی و فرار می کردند، دستهایشان را قطع می کرد و چشمانشان را از حلقه درمی آورد و

^{۱۱۳} Rodison, Mohammed, p. 79.

^{۱۱۴} Dogobert D. Runes, *Philosophy for Everyman*, (New York: Philosophical Library, 1988), p. 64.

^{۱۱۵} *Ibid.*, p. 65.

^{۱۱۶} *Ibid.*, p. 64.

^{۱۱۷} آیه ۴۰ سوره احزاب.

^{۱۱۸} Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 66.

^{۱۱۹} «گناه اصلی» در مسیحیت عبارت از گناهی است که از راه ارث به انسان منتقل می شود و سبب آن گناهی است که آدم بعلت نافرمانی از خواست الهی در خوردن میوه مرتکب شد.

در بیابانها رهایشان می کرد. و حتی دادن آب به آنها را در حال جان دادن در زیر نور سوزان خورشید بیابانهای عربستان قدغن کرده بود. باید گفت در واقع آنچه که از بیرحمیهای سبعانه او گفته اند، بدون انتهاست. محمد دستور داد، کلیه افرادی را که به آیین او گردن نمی نهادند از عربستان اخراج کنند و هر یهودی را که به دستشان افتاد بکشند. ۱۲۰

محمد گفت تنها لذت من در این دنیا سه چیز است: زن و عطر و عبادت. ما آگاهی زیادی درباره عبادتهای محمد نداریم، اما تمام ادویه جات عربستان در برابر عطر علاقه او به زنان اثر خود را از دست دادند. ۱۲۱ او با صدور چند آیه، خود را از مقررات مربوط به ازدواج استثنا کرد و از قول جبرئیل اظهار داشت، هر زنی که خود را به وی تسلیم کند، او می تواند وی را تصاحب کند، اما این کار برای سایر مسلمانان حرام و منع است. ۱۲۲ او حتی پسر خوانده اش را وادار کرد که همسرش را طلاق بدهد و او را در اختیار وی قرار دهد و این کار را خواست الهی معرفی کرد. ۱۲۳ او شب روزی که شوهران «ریحانه» و «صفیه» را با بیرحمی مقتول کرد، این دوزن زیبا را با خود به رختخواب برد. ۱۲۴

کوله

«کوله» و نیز گروهی از اسلام شناسان نوشته اند، ۱۲۵ محمد مرتکب سه عمل غیر اخلاقی شده که با هیچ منطقی قابل دفاع نیست. اول این که، در فرهنگ قومی عرب، ازدواج با زن اسیری که منسوبینش در جنگ کشته می شدند، تا سه ماه پس از گذشت مرگ شوهر مشروع نبود، ولی محمد این قاعده را زیر پا گذاشت و

¹²⁰ Ibn Hisham, p. 553.

¹²¹ *Ibid.*, p. 67.

¹²² آیه ۵۰ سوره احزاب.

¹²³ آیه ۳۷ سوره احزاب.

¹²⁴ Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 68.

¹²⁵ Muir, *The Life of Mohammed*; Sprenger, *Muhammed and the Koran*, S.W.Koelle, *Muhammed and Mohammedanism*.

شب همان روزی که شوهر صفیه به دستور او کشته شد، وی را با خود به رختخواب همسری برد.^{۱۲۶} دوم این که بر طبق اصول فرهنگ قومی عرب، مرسوم بود که حتی راهزنها از قتل و غارت زایلین مکه، آنها را در ماههای حرام خودداری می کردند و در غیر از ماههای حرام، فقط به کاروانهای تجارتنی حمله و دستبرد می زدند. ولی محمد این قاعده را نیز شکست و برای مشروع قلمداد کردن عمل خود، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد. و سوم این که در دوران جاهلیت، ازدواج با همسر فرزند خوانده حتی پس از مرگ شوهرش نیز نامشروع بود، اما محمد عاشق زینب همسر فرزند خوانده اش زید شد و پس از این که زید همسرش را طلاق داد، محمد فوراً وی را به عقد ازدواج خود درآورد^{۱۲۷} و برای مشروع نشان دادن عملش آیه ۳۶ سوره احزاب را نازل کرد.

ویلسون کش

«ویلسون کش» از قول ابن اسحق اولین کسی که مبادرت به نوشتن شرح حال محمد کرده است، می نویسد، بر طبق سنت معمول بین اعراب، همیشه قطع کردن و سوزانیدن درختهای خرما در جنگهای درون قبیله ای ممنوع بود، اما محمد در جنگ با طایفه یهودی بنی النضیر دستور داد، درختهای خرما را بکنند و بسوزانند. همچنین دستور داد اسیران جنگی را قتل عام کنند و خود با کمال خونسردی کشتار آنها را تماشا می کرد. یکی دیگر از اعمال محمد با اسیران جنگی این بود که دستور می داد، آنها را برای افشای محل اخفای جواهراتشان شکنجه کنند.^{۱۲۸}

«کش» می نویسد، رفتار محمد در جنگها با زنان مورد انتقاد عموم نویسندگان قرار گرفته و شرارتها و بیرحمیهایی که او در جنگها نسبت به زنان

¹²⁶ Andre, Mohammed: The Man and His Faith, p. 173.

¹²⁷ به صفحات شماره ۱۵۵ و ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

¹²⁸ W. Wilson Cash, The Expansion of Islam (London: Edinburgh House Press, 1928), pp. 18, 19.

مرتکب شده است، شبیه رفتار امپراطوری عثمانی با ارامنه بوده است.^{۱۲۹} «کش» از قول چهار نفر نویسنده معروف و معتبر^{۱۳۰} که دو نفر آنها عرب هستند و سایر حدیث نویسان می نویسند، در جنگ با طایفه بنی النضیر، لشکریان اسلام، زنان طایفه بنی النضیر را در کنار چاههای «موریسی» مورد تجاوز جنسی و ناموسی قرار دادند. نویسنده مذکور ادامه می دهد، شرارتهای بیرحمانه ای که امپراطوری عثمانی که خود را خلیفه و جانشین پیامبر می دانست، نسبت به زنان ارامنه کرد، در واقع تقلید کامل عملیات محمد بوده است.^{۱۳۱} *

¹²⁹ Ibid.

¹³⁰ *Ecce Homo Arabicus*, p.8. Arabicus Sources: Halabi, ii, p. 296; L. Caetani, *Annali dell' Islam* i, p. 601; Wakidi, p. 179, all the tradition books.

¹³¹ Cash, *The Expansion of Islam*, pp.18,19.

پایان گفتار

دانش و تاریخ از یک طرف و مذهب از دگرسوا دشمنان سوگند
خورده یکدیگرند.

نابلسون

بطوری که در جریان پژوهشهای ژرف این کتاب دیدیم، کمتر نویسنده و یا پژوهشگری است که درباره کوروش، کیازند ایران، نظر منفی ابراز کرده باشد، بلکه بعضی از نویسندگان تا حدیک پیامبر به مفهوم واقعی، ارزشهای بی نظیر انسانی کوروش را چه از نظر فردی، چه از لحاظ جهانگیری و چه از جهت جهاننداری ستوده و او را کیازندی دانسته اند که هدفش آزادی ملتها، کمک به انسانها، بالا بردن فرهنگ و معنویات بشر، گسترش دادگری و ایجاد امکانات زندگی مرفه برای افراد انسان بوده است. دلیل این که ملتهای گوناگون جهان آن روز مقام کوروش را تا حد پیامبری بالا برده اند، در واقع «هیومنیزم» او می باشد. انسان گرایی در منش انسانی و فرماندهی کوروش بقدری قوی است که کمتر انسان قدرتمندی را می توان در تاریخ پیدا کرد که آنها را از سرزمینهای جهان را در اختیار و زیر فرمانروایی خود داشته باشد و معهذاً آنقدر در منش و هنجار او سادگی، انسانیت، آزادگی و بشر دوستی دیده شود. در علوم سیاسی گفته ای وجود دارد که حاکی است: «قدرت فساد می آورد.» اما واقعیات، مدارک و نوشته های تاریخی نشان می دهد که هرچقدر بر قدرت جهانگیری و جهاننداری کوروش افزوده می شده، وی آزاده تر و بشر دوستانه تر رفتار می کرده است. برعکس، در هنجار رفتار محمد با سایر افراد نشانی از هیومنیزم وجود ندارد. بیشتر نویسندگان و تاریخ نویسان نوشته اند، هرچقدر که بر قدرت محمد

افزوده می شده، وی بیشتر ستمگری می کرده است. برای مثال، «ویلسون کش» می نویسد، بررسی زندگی محمد و متون قرآن نشان می دهد، بتدریج که محمد به قدرت رسید، اصول و ارزشهای انسانی و اخلاقی او به ضعف گرایید. مسلمانان تحصیل کرده به این امر وقوف کامل دارند و معتقدند سوره‌هایی که در مدینه نازل شده باید از قرآن حذف شود. سوره‌هایی که در مکه نازل شده، همه دلالت بر پند و اندرز و آموزش اخلاقیات دارند، ولی سوره‌هایی که در مدینه نازل شده، محمد را جنگجوی مبارزی معرفی می کنند که برای کسب قدرت، ستمگرانه دستور قتل و کشتار می دهد.^۱ از طرف دیگر با توجه به این که محمد درباره کوچکترین امور فردی زندگی اش مانند چگونگی صدا کردنش بوسیله دیگران، سخن گفتن با او،^۲ رفتار مهمانانش در خانه او، ساعت ورود و خروج آنها، چگونگی غذا خوردن مهمانانش و یا کیفیت رفتار او با همسرانش از قبیل رعایت نوبت آمیزش با آنها و یا طلاق دادن آنها و همچنین طرز صحبت کردن سایر افراد با همسران خود^۳ به اصطلاح از آسمان بوسیله خداوند آیه نازل کرده، بنظر می رسد که او در بین پیروانش از قدرت معنوی لازم برخوردار نبوده است، و گرنه شأن خداوند بزرگی که بر کائنات عالم باید نظارت داشته باشد بالاتر از آن است که به چنین امور فردی بی اهمیت بنده‌ای ولو پیامبرش پردازد. بدیهی است که اداره امثال این امور بوسیله نیروی جاذبه شخصیت کار مشکلی نخواهد بود.

بهر صورت، در حالی که تقریباً عموم نویسندگان و مورخان، کوروش را مظهر انسانیت، آزادمندی و بشر دوستی بشمار می آورند، اما نویسندگانی را که درباره محمد و رسالت و شرح زندگانی او پژوهش کرده‌اند، به سه گروه می توان تقسیم کرد: گروه اول، نویسندگان عرب و مسلمان که تمام اصول و قواعد طبیعی و فیزیکی را در راه پرستش اوزیرپا گذاشته، نظم و قدرت طبیعی کائنات را در

^۱ W. Wilson Cash, *The Expansion of Islam* (London: Edinburgh House Press, 1928), p. 21.

^۲ آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات.

^۳ آیه ۵۳ سوره احزاب.

برابر وجود او به هیچ شمرده و محمد را یک «اپوتیوسیس» Apotheosis و یا «خدا-انسان» فرض کرده و در این جهت تا آنجا پیش رفته اند که عقیده دارند، خداوند حتی آفرینش کائنات را نیز مدیون وجود او می باشد.^۴ گروه دوم، نویسندگان گانی که رسالت محمد را با خوش بینی تلقی کرده و عقیده دارند، محمد قصد اصلاح وضع عقب افتاده و درمانده اعراب و کمک به نیازمندان را داشت، ولی چون از نظر اجتماعی انسان بینوا و ضعیف و بی پناهی بود، مجبور شد برای رسیدن به هدف، به خود برچسب پیامبری بزند و به رسالت از طرف خداوند تظاهر کند، تا بتواند به هدفهای انسان دوستانه اش دست یابد. گروه سوم، عقیده دارند، محمد اصولاً یک پیامبر دروغین بوده است که بمنظور جامه عمل پوشانیدن به نیازهای انسانی و شورهای قدرت طلبانه فطری و روانی اش، با توسل به خيله و ترفند خود را پیامبر خدا معرفی کرده و هنگامی که به قدرت تکیه زده، از دست زدن به هیچ نوع عمل ناانسانی و حتی خلاف اخلاق خودداری نورزیده است، تا چایی که آداب و ارزشهای سنتی و قبیله ای اعراب را از قبیل رسوم خودداری از ازدواج با زن اسیری که شوهرش در جنگ کشته شده تا سه ماه پس از مرگ شوهر، قتل و کشتار در ماههای حرام و ازدواج با همسر پسر خوانده و خونریزی در حریم خانه کعبه را نیز زیر پا گذارده است.

بدیهی است که چون ملت عرب در سده هفتم قبل از میلاد، یعنی در زمان ظهور محمد ملتی بادیه نشین و عقب افتاده بود و در شرایط بدوی و فقر و فلاکت بسر می برد، با قبول دین مذکور چیزی از دست نداد؛ اما ورود و تحمیل دین و آداب و رسوم بیابانی و عقب افتاده عرب به ایران، فرهنگ درخشان ملت متمدن ایران را مسخ کرد و سرزمین ایران که تا آن زمان دارای درخشانترین تمدنهای روی زمین بود، از پیشرفت و ترقی باز ایستاد. نقل چند نکته کوتاه از چند نویسنده شهیر درباره اعراب و چگونگی زندگی آنها به شرح زیر، بهتر ما را به ماهیت ملت عرب و زندگی ابتدایی و عقب افتاده آنها در زمان ظهور اسلام آشنا می کند.

^۴ به صفحه شماره ۲۲۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

«گوستاو لوبون» جامعه شناس شهیر فرانسوی نوشته است، ساکنان قسمت مرکزی عربستان، اگر چه با اهالی حبشه روابطی داشتند، اما به حال نیم وحشی باقی مانده و از تمدن نشانی نداشتند. هرگاه بخواهیم وضع اعراب را در سه هزار سال پیش بررسی کنیم، بهتر است به حال حاضر آنها (کتاب در سال ۱۸۸۴ منتشر شده است)، نگاه کنیم. در این مدت تنها تغییری که در وضع آنها پدید آمده، ظهور دین اسلام در اجتماع آنها بوده است... اعراب مردمی نهایت سرکش و خونخوار و در عین حال مغرور هستند. کمین کردن برای غارت و چپاول یک قافله و لخت کردن مسافران، همان افتخاری را برای آنها بوجود می آورد که ما آن افتخار را با فتح یک شهر و یا یک ولایت احساس می کنیم... تمام فتوحات اسلامی در زمان خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) از راه همین انگیزه، یعنی قتل و غارت و چپاول اموال مردم انجام گرفته است.^۵

علی دشتی می نویسد، قبل از اسلام عرب به قبیله و نسب خود می بالید و حتی تیره های مختلف بر یکدیگر تفاخر می کردند. در این مفاخره پای مکارم و فضائل هم در میان نمی آمد. برتری در زور، در کشتن، غارت و حتی در تجاوز به ناموس دیگران بود.^۶

علی دشتی، در جای دیگر کتاب ۲۳ سال از ابن هشام و طبری نقل کرده است، هنگامی که محمد در آستانه مرگ بود، عباس ابن عبدالمطلب به علی بن ابیطالب توصیه کرد از محمد درباره شخصی که باید جانشین او شود، پرسش کند. علی گفت، من این کار را نخواهم کرد، زیرا اگر محمد جانشینی اش را از ما دریغ کند، دیگر کسی به ما روی نخواهد آورد. سپس دشتی در دنباله مطلب می نویسد: «اگر نیک بنگریم تاریخ اسلام جز تاریخ رسیدن به قدرت نیست، تلاش مستمری است که ریاست طلبان در راه وصول به امارت و سلطنت بکار بسته اند و دیانت اسلام وسیله بوده است نه هدف.»^۷

^۵ گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر داعی، صفحات ۶۰ تا ۹۰.

^۶ علی دشتی، ۲۳ سال، صفحات ۲۷۲، ۲۷۸.

^۷ همان کتاب، صفحه ۲۷۹.

یک مثل عربی می گوید، انسان برای سه چیز زندگی می کند: حلق و دلق و زلق. عقیده عموم نویسندگان بر آنست که اسلام بر پایه دو عامل اول و سوم این گفته بنیاد گرفته است.

«آرنولد توین بی» تاریخ نویس مشهور و برجسته بریتانیایی می نویسد، علل و عوامل اصلی پیروزی اعراب، عشق به غارت و چپاول بوده است.^۸

نوشته های تاریخی نشان می دهد که اعراب برای تبلیغ دین اسلام جنگ نمی کردند، بلکه هدف آنها از جنگ، تاراج و چپاول اموال بود.^۹ بر طبق نوشته بهرام چوبینه، اگرچه علی ابن ابیطالب، خلیفه چهارم و امام اول شیعیان، در نهج البلاغه^{۱۰} گفته است، غنائمی که در جنگهای مسلمانان با کفار حاصل می شود، مخصوص آنهایی است که شمشیرزده اند، با این حال در حالی که خود در جنگ با ایرانیان شرکت نداشت، تنها از فروش یک قطعه فرش بهارستان مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ درهم نصیب او شد. چوبینه اضافه می کند که همسر علی، فاطمه دختر محمد و حتی پسرانش حسن و حسین نیز از اموال چپاول شده مداین سهم بردند.^{۱۱}

«اسد بی» نوشته است، زمانی محمد به پیروانش گفته است: «شنیده ام کاروانی از قریش در راه است و کالاهای گرانبهایی با خود حمل می کند، به آن حمله کنید و شاید خداوند بخواهد و آن را بعنوان غنیمتی نصیب شما کند.»^{۱۲} در حالی که بنا به مدارک تاریخی معتبری که تقریباً عموم نویسندگان شهیر آورده اند، هدف لشگریان اسلام، در اصل و قبل از هر چیز غارت و چپاول اموال مورد هجوم واقع شوندگان بوده است و بغیر از نویسندگان بالا، فلاسفه و نویسندگان شهیری چون برتراند راسل، لئون کاتانی، و امام احمد بن یحیی البلد

⁸ Arnold Toynbee, *Mankind and Mother Earth: A Narrative History of the World* (London: Oxford University Press, 1976), p. 367.

^۹ بهرام چوبینه، نشیخ و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۴.

^{۱۰} نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، صفحات ۷۲۸، ۷۲۹.

^{۱۱} چوبینه، نشیخ و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۴.

¹² Assad Bey, *Mohammed*, trans. Helmut L. Ripperger (London: Cobden-Sanderson, 1938), p. 171.

هوری^{۱۳} موضوع مذکور را بطور صریح و آشکار در نوشته های خود تأکید کرده اند، چنان که در گفتار پیش خواندیم، کوروش بزرگ به سپاهیان خود فرمان قطعی داده بود که در هنگام تسخیر سرزمینهای دشمنان مطلقاً از دست زدن به اموال شکست خوردگان خودداری ورزند.^{۱۴}

در کتاب صورالاقالیم، می خوانیم هنگامی که لشکریان اسلام وارد ایران شدند، مداین را خراب کردند و موقعی که در برابر گنجینه حکمت ایران و کتابهای فارسی قرار گرفتند، عمر (خلیفه دوم) گفت: «این کتابها به کار ما نمی آید و ما را قرآن بس است.» بنابراین لشکریان عرب، همه کتابها را سوزانیدند و آنها را از بین بردند.^{۱۵}

هنگامی که اعراب وارد ایران شدند و همچنین در طول مدتی که آنها بر این کشور حکمروایی کردند، دست به ارتکاب چنان فجایعی زدند که نظیر آن در تاریخ کمتر دیده شده است. «عبدالرفیع حقیقت»، نوشته است، اعراب بر طبق اصول قرآن به هر کجا وارد می شدند، حق داشتند زنان و مردان غیر نظامی را بکشند و یا به بردگی بگیرند و زنان و کودکان را بنده سازند. هر مال منقولی از قبیل طلا، نقره، منسوج و اسب و دامها را تصاحب کنند. اسیران برده از زن و مرد نیز جزو غنایم جنگی شمرده می شدند. خمس (یک پنجم) مجموع غنایم می باید در اختیار امام یا خلیفه گذاشته می شد و چهار پنجم غنایم میان سپاهیان تقسیم می گردید.^{۱۶}

«حجاج بن یوسف»، یکی از حکمرانان خلیفه اسلامی بود که در حدود مدت بیست سال در مشرق خلافت اسلامی (ایران) حکومت کرده است. مسعودی می نویسد، حجاج بن یوسف که در سال ۹۵ هجری مرد، بغیر از ایرانیانی که در جنگ کشته شده بودند، یکصد و بیست هزار نفر را گردن زده بود. پنجاه هزار مرد و

^{۱۳} به صفحات شماره ۱۱۹ و ۱۲۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۴} به صفحه شماره ۲۳۱ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۵} صورالاقالیم (هفت کشور)، باب دوم، نویسنده ناشناس (بنیاد فرهنگ ایران: ۷۴۸ هجری)، صفحه ۶۲.

^{۱۶} عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، صفحه ۷۵.

سی هزار زن در زندان او بودند و از زنان مذکور شانزده هزار نفر در زندان برهنه نگهداری می شدند. زندان زنان و مردان یکی بود و حفاظتی نداشت که مردم را از آفتاب تابستان و باران و سرمای زمستان محفوظ نگهدارد.^{۱۷}

«هندوشاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی» نیز در کتاب تجارب السلف درباره اعمال شرم آور و غیر انسانی حجاج بن یوسف می نویسد، او دستور داد به چندین هزار نفر از زندانیان آب آمیخته با نمک و آهک خورانیدند و به جای غذا به آنها سرگین آمیخته با مدفوع الاغ دادند...^{۱۸}

محمد قزوینی می نویسد، «سلم باهلی» سردار معروف حجاج بن یوسف چندین هزار نفر از ایرانیان خراسان و ماوراءالنهر را قتل عام کرد و در یکی از جنگها نیز به سبب سوگندی که خورده بود، آنقدر از ایرانیان کشت تا توانست از خون آنها آسیایی را به حرکت درآورد و بوسیله آن گندم آرد کند. سپس از نان پخته آردی که از آن گندم بدست آمده بود، تناول کرد. این شخص، زنها و دخترهای ایرانیان را نیز در حضور خود آنها بین لشکریان عرب تقسیم می کرد.^{۱۹} بهرام چوبینه می نویسد، اعراب به ایرانیان «مولی» یعنی (ایرانی اسپین) لقب داده بودند و اعتقاد داشتند سه چیز نماز را باطل می کند، سگ، الاغ و مولی. اعراب با ایرانیها در یک صف حرکت نمی کردند و در مهمانی ها ایرانیان را سر راه می نشاندند تا مردم بدانند که آنها عرب نیستند.^{۲۰}

بهرحال، در پایان این کتاب نباید این واقعیت را ناگفته بگذاریم که به قول «بولس» دانشمند شهیر بریتانیایی که شرح آن در زیر خواهد آمد، از بین کلیه کشورهای که اسلام به زور شمشیر به مردم آنها تحمیل شد، هیچ کشوری بیش از ایران قربانی آثار آداب و رسوم عقب افتاده و متحجر ملت عرب و دین اسلام نشده است. دلیل این امر، یکی از ویژگیهای مذهب شیعه گری، یعنی وجود ملایان و

^{۱۷} مسعودی، مروج الذهب، جلد دوم، صفحه ۱۶۸.

^{۱۸} هندوشاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی، تاریخ خلفا تا زمان مستعصم آخرین خلیفه عباسی.

^{۱۹} محمد قزوینی، بیست مقاله قزوینی، صفحات ۱۷۰-۱۸۰.

^{۲۰} چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۶۷.

آخوندهایی است که از متعلقات تشیع بشمار می روند. شرح موضوع بدین قرار است که پس از این که اسلام بوسیله شمشیر اعراب به ایران وارد شد و به مردم آریانزاد این سرزمین که دارای تمدن و فرهنگ درخشانی بودند، تحمیل گردید، در ابتدای قرن دهم هجری، شاه اسماعیل صفوی بمنظور استحکام قدرت خود یکی از اشکال آن را به نام تشیع در ایران رایج کرد. شاه اسماعیل شخص با هوش و مدبری بود و می دانست در صورتی موفق خواهد شد قدرت سیاسی اش را در سراسر کشور گسترش دهد که آن را ناشی از یک نیروی برتر از طبیعی قلمداد کند و از اینرو تصمیم گرفت، قدرت سیاسی حکومت را با نیروی مذهبی توأم و سلطان را بصورت مقامی درآورد که نه تنها حکومت دنیوی، بلکه وظیفه ارشاد معنوی و روحانی مردم را نیز در اختیار داشته باشد.

نصرالله فلسفی، استاد دانشگاه تهران نوشته است، تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی، مردم ایران سنی بودند. شاه اسماعیل، برای شایع کردن مذهب شیعه، گروهی افراد را که هر یک حامل تبری بودند و به آنها تبرداران می گفتند، مأمور کرد در کوچه و بازار حرکت کنند و با صدای بلند به ابوبکر و عمر و عثمان دشنام بدهند. افرادی که این کلمات را می شنیدند، می بایستی می گفتند: «بیش باد و کم مباد.» اگر کسی از گفتن جمله مذکور خودداری می کرد، تبرداران بیدرنگ سر آن شخص را با تبر جدا می کردند. نصرالله فلسفی اضافه می کند که شاه اسماعیل همچنین دستور داد که خطبای شیعه، «اشهد ان علیا ولی الله» و «حی علی خیرالعمل» را در اذان وارد سازند.^{۲۱}

بدیهی است که شاه اسماعیل برای تبلیغ افکار خود و اصول مذهب تشیع، نیاز به مبلغ و واعظ داشت. بنابراین او و سلاطین بعد از وی، گروهی از واعظ شیعه گری را از جبل عامل لبنان که مرکز تشیع خاورمیانه بود، به ایران وارد کردند و در مراکز شهرها آنها را سکونت دادند و ملایان مذکور که شاه اسماعیل به آنها قدرت فراوان داده بود، در مراکز شهرها در زیر سایه تیغ تبرهای مأموران تبردار شاه اسماعیل به وعظ و تبلیغ شیعه گری پرداختند.

^{۲۱} نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس اول، صفحه ۳۱.

مبلغان و فقهای شیعه برای نیرومند کردن بنیاد قدرت شاه اسماعیل و بطور طبیعی استحکام قدرت و مزایای خود به ساختن حدیث و روایت پرداختند. برای مثال، بر پایه نوشته کتاب تاریخ شاه اسماعیل، روایت کرده اند که اولاد شیخ صفی روز بروز در ترقی خواهند بود، تا زمانی که قائم آل محمد، مهدی هادی کاف کفر را از روی زمین برطرف کند.^{۲۲}

یکی از پیروان شاه اسماعیل نیز روایت کرده است که در راه مکه، شاه اسماعیل را در صحرای بین نجف و بغداد مشاهده کرده که حضرت مهدی، تاج قرمز بر سرش نهاده و کمرش را بسته و شمشیر حمایلش کرده و گفته است: «برو که تو را اجازه جهاد و خروج دادیم.»^{۲۳} بطوری که می بینیم، امثال این احادیث شبیه همان روایات و گفته های سفیهانه و ترفندآمیزی است که ملایان در زمان روح الله خمینی در ایران شایع کردند و گفتند چهره خمینی در ماه دیده شده است و یا به هریک از سربازان و مخصوصاً جوانان خردسالی که به جبهه جنگ با عراق می رفتند یک کلید پلاستیکی می دادند و می گفتند آن کلید غرفه بهشت است و یا این که ملایان شایع کرده بودند که خواب دیده اند، جوانان خردسالی که در جنگ کشته می شوند، با اسب سفیدی که امام زمان روی آن سوار است، سربازان کشته شده در جنگ را به بهشت منتقل می کند.

بدیهی است که نسل فعلی ملایان و آخوندهای ایرانی، به همان ملایانی که شاه اسماعیل صفوی آنها را از جبل عامل لبنان برای تبلیغ شیعه گری به ایران وارد کرد، می رسد. بهمین دلیل است که ملایان پس از به قدرت رسیدن در ایران، با تمام اصول و موازین و آداب و رسوم و فرهنگ ایرانیان مخالفت آغاز کردند و این طبیعت و ویژگی غیر ملی خود را آشکارا با مخالفت با انجام آداب و رسوم فرهنگی اصیل ایرانی، از قبیل برگزاری مراسم عید نوروز باستانی ایرانیان، جشن

^{۲۲} تاریخ شاه اسماعیل، نسخه خطی: تشیع و تصوف، صفحه ۳۸۸ (نقل از چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۰۱).

^{۲۳} چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۰۱.

مهرگان و غیره نشان دادند. می دانیم که زبان یکی از عوامل مهم ملی و ناسیونالیسم ملتها بشمار می رود و بهمین دلیل در سالهای قبل از انقلاب، گروهی از دانش پژوهان ایرانی، برای پاک کردن زبان فارسی از کلمات و واژه های عربی کوشش می کردند. اما آخوندها بعد از به قدرت رسیدن، مجدداً استعمال کلمات و واژه های عربی از قبیل «طاغوت»، «مستضعف»، «مستکبر»، «استکبار جهانی» و غیره را رایج کردند.

زیانهای بنیادی، تاریخی و ملی و یرانگر و غیر قابل جبرانی که ملایان و آخوندهای ایرانی که دارای طبیعت ارتجاعی و عقب گرا هستند، به فرهنگ و ادب ایران و همچنین به هستی فردی و اجتماعی و بویژه به تاریخ ملی ما زدند و جنایات ملی و سیاسی آنها خود در خور کتاب جامع جداگانه ای است که این گفتار گنجایش آن را ندارد، معهذا برای نشان دادن ماهیت ارتجاعی و پوسیده و فاسد این طبقه انگل صفت اجتماعی به چند نکته مستند تاریخی به شرح زیر می پردازیم:

«بولس» از پژوهشگران و دانشمندان معروف دانشگاه آکسفورد، در سال ۱۹۳۲ کتابی زیر عنوان اثر اسلام در کشورهای مسلمان برشته تحریر درآورده است که تنها دو نکته از فصل چهارم کتاب مذکور که زیر عنوان *Persian Islam* نوشته شده است، بدون هیچ تغییری برگردان آن عیناً به فارسی به شرح زیر آورده می شود:

«بولس» می نویسد، هیچ کشوری در دنیا بیش از کشور ایران بعلت دین اسلام، قربانی بازماندگی از پیشرفتهای سیاسی نشده و ایرانیان بر اثر وجود اسلام در این کشور فرصتهای بزرگی را برای پیشرفت از دست داده اند. تاریخ نشان می دهد که اسلام، ایران را بصورت یکی از وامانده ترین کشورهای دنیا از نظر ترقی و پیشرفت درآورده است. نویسنده کتاب مذکور ادامه می دهد، بر طبق آنچه که «گزنفون» و «هرودوت» درباره تاریخ امپراطوری ایران نوشته اند، سازمانهای «ساتراپی» دولتی این کشور پیش از اسلام، شباهت بسیار زیادی با سازمانهای

سیاسی کشورهای پیشرفته امروزی دنیا داشته اند.^{۲۴}

بولس در جای دیگری می نویسد، یکی از مهمترین دلایلی که سبب شد انقلاب ایران نتواند به اندازه انقلاب ترکیه توفیق پیدا کند، نفوذ ملایان بر امور اجتماعی ایران بود. بولس تأکید می کند که ملایان در ایران دارای قدرت و اختیاری بیش از کشیشها در کشورهای مسیحی هستند، زیرا آنها به خود عنوان قاضی و حقوقدان می بندند و وظیفه خود می دانند که در تمام امور مردم دخالت نمایند. بدین ترتیب ملایان در ایران همیشه برای ترقی و پیشرفت این ملت حالت ترمز را داشته اند، زیرا پیشرفت مردم و کشور مخالف منافع طبقاتی آنها می باشد.^{۲۵}

بولس بطور کلی به ماهیت قهقراطلبانه و برناس گرانه ملایان شیعه گری و نقش آنها در بازماندگی چرخ پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی کشور ایران اشاره کرده است، ولی ما برای نمونه تنها به چند شاهد تاریخی از جنایات ملایان شیعه گری به شرح زیر اشاره می کنیم:

۱. «محمد بن سلیمان تنکابنی» می نویسد، در سال ۱۲۴۱ هجری، در حالی که ایران آمادگی جنگ با روسیه را نداشت، ملایان فتحعلی شاه قاجار را وادار کردند با روسیه وارد جنگ شود.^{۲۶} در بحبوحه جنگ، ملایان و بویژه میرفتاح فرزند میرزا یوسف مجتهد درجه اول تبریز، این شهر را به سپاهیان روس تسلیم کردند.^{۲۷} میرفتاح سپس از ترس مردم به روسیه فرار کرد و در یک خانه اشرافی که دولت روسیه به پاداش خیانتش در تفلیس در اختیار او گذاشت، به زندگی اشرافی مشغول شد.^{۲۸}

²⁴ Edward John Bolus, *The Influence of Islam* (London: Lincoln Williams, 1932), p. 74.

²⁵ *Ibid.*, pp. 86, 87.

²⁶ محمد بن سلیمان تنکابنی، *فصاح العلماء* (تهران: ۱۳۰۴)، صفحه ۹۳؛ رضائلی هدایت، *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم (تهران: ۱۳۳۹)، صفحه ۶۶۴؛ محمد تقی سپهر لسان الملک، *ناسخ التواریخ* (تهران)، صفحه ۱۹۳.

²⁷ نادر میرزا، *تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز* (تهران: ۱۳۲۳)، صفحه ۲۵۰.

²⁸ R. Vilbraham, *Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia* (London: 1839), p. 256.

۲. روزنامه تایمز لندن نوشته است، در سال ۱۹۰۳ میلادی نامه ای به مظفرالدین شاه نوشتند و ضمن آن او را تهدید کردند که هرگاه به خواسته های آنان عمل نکند، سلطان عثمانی را دعوت خواهند کرد تا ایران را تصرف کند.^{۲۹}

۳. «راوندی» در کتاب تاریخ اجتماعی ایران می نویسد، در انقلاب مشروطیت، اکثریت عظیمی از علمای درجه اول طرفدار رژیم استبداد و مخالف مشروطیت بودند و تنها اقلیت ناچیزی از روحانیون از حکومت مشروطه متکی به قانون اساسی طرفداری می کردند.^{۳۰} «دکتر یآوری» در کتاب نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران ثابت کرده است که حتی آن تعداد قلیل نیز سرانجام به طرفداران استبداد پیوستند.^{۳۱}

۴. بهرام چوبینه در کتاب تشیع و سیاست در ایران نوشته است: «در حمله مغولان به ایران علمای شیعه با آنها همکاری کردند و از این راه مخالفان خود را به دست تیغ لشکریان مغول سپردند.»^{۳۲}

۵. محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، فهرست بیست نفر از علمای درجه اول شیعه ایرانی را ذکر کرده است که ده نفر از آنها در ایران و ده نفر در بغداد سکونت داشتند و ماهیانه از دولت انگلستان مقرری دریافت می کردند.^{۳۳}

مجله معروف و معتبر *Politics Today* می نویسد، از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ سازمان CIA میلیونها دلار بطور مرتب به آیت الله ها و ملاهای ایران پرداخت می کرد تا بدینوسیله همکاری آنها را نسبت به رژیم شاه جلب کند و آنها را از هر نوع مخالفتی با رژیم مذکور باز دارد. در سال ۱۹۷۷ کارتر رئیس جمهوری وقت آمریکا با وجود مخالفت شدید CIA که معتقد بود اگر پرداخت پول به آیت الله ها

^{۲۹} Times, 27 August 1903.

^{۳۰} راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، صفحات ۵۲۸، ۵۲۹.

^{۳۱} دکتر م. یآوری، نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران (۱۳۶۰)، فصول چهارم و پنجم.

^{۳۲} چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد اول (۱۳۶۴)، صفحه ۲۸۷.

^{۳۳} محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد ششم (تهران: شرکت نسبی

اقبال و شرکاء، ۱۳۲۴)، صفحات ۴۴-۱۷۴۱.

و ملاحای ایران متوقف شود، آنها باعث سرنگونی رژیم شاه خواهند شد - دستور داد از پرداخت پول به آیت الله ها و ملاحای ایران خودداری شود. اجرای این برنامه، یعنی عدم ادامه پرداخت پول به علما و روحانیون و قطع درآمد آنها از سازمان اوقاف آنها را در برابر رژیم شاه شورانید و سرانجام منجر به وقایع فوریه سال ۱۹۷۹ و سقوط رژیم سلطنتی در ایران شد.^{۳۴}

بدیهی است که شکوه فرهنگ و تمدن تابناک و پیشرفته ایران در زمان پیش از حمله عرب به این کشور و توجه به این واقعیت تاریخی که نیاکان ما بنیانگذار تمدن و فرهنگ پیشرفته دنیا بودند، برای همه ایرانیان پاک نهاد سبب احساس غرور و افتخار است. رویداد سال ۱۳۵۷ خورشیدی و به قدرت رسیدن ملایان در کشور ما که منجر به ویرانی سرزمین ملی ما شد، ما را سالها به عقب برگردانید و ارزش ملی ما را در جامعه بین المللی ضعیف کرد، همه ما را به یاد مصیبت تاریخی در حدود ۱۴۰۰ سال پیش و هجوم قوم عرب به سرزمین ما و نابودی تمدن و فرهنگ ما در آن زمان می اندازد. تمام شرق شناسان و دانشمندان و نویسندگانی که درباره ایران و ایرانی پژوهش کرده اند، ایرانی را ملتی اصیل و برجسته بشمار آورده اند. برای مثال «کنت دوگوبینو» پژوهشگر و سیاستمدار و دانشمند فرانسوی نوشته است: «هجومهایی که به سرزمین ایران شده و پیروزیهایی که ملل و اقوام خارجی در این کشور بدست آورده، همواره با ناکامی رو برو شده است، زیرا فاتحین خارجی در این سرزمین خیلی زود نیروی خود را از دست می دهند و نابود می شوند، بدون این که بتوانند به شخصیت و آزادی معنوی ایران آسیبی وارد سازند. ممکن است ایران را تجزیه کنند و قطعاتی را از پیکرش جدا سازند. ممکن است حتی نام آن را از آن بگیرند، ولی ایران همیشه ایران باقی خواهد ماند، زیرا که اصولاً این ملت نمی تواند بمیرد. من هر زمانی که به این ملت می اندیشم، به فکر آن سنگ خارایی می افتم که امواج دریا آن را به هر سو

³⁴ Daniel Drouze, "The CIA's Secret Iran Fund," *Politics Today*, March/April, 1928, pp. 10-11.

می غلتانند و به آن ضربت می زنند و سرانجام به گوشه و کنار ساحلش می افکنند، تا باد و باران و آفتاب همه نیروهای خود را برای درهم شکستن آن بکار ببرند. اما با این همه سنگ خارا همچنان که در اصل وجود داشته، باقی می ماند و گذشت زمان و شدت عناصری که به آن حمله ور می شوند در ناپودی آن اثری نخواهند داشت.^{۳۵}

«ابن جلجل» در کتاب طبقات الاطباء والحکماء می نویسد، زمانی که اسکندر بر کشور پارس استیلا یافت، نامه‌ای به ارسطو استاد و ریزن خود نوشت و اشعار داشت: «ای دانشمند صاحب فضیلت، من در سرزمین پارس مردانی می بینم بس خردمند و هوشیار که ستیزگی و کینه‌توزی در سر دارند، مرا بیم آنست که این افراد به کین خواهی برخیزند و مردم پارس را بر من بشورانند. از اینرو بر آنم که همگی آن افراد را بکشم و دل از اندیشه آنان آسوده دارم در این باره رای تو چیست؟» ارسطو در پاسخ اسکندر نوشت: «اگر برآنی که خون دانایان و خردمندان پارس را بریزی، انجام این کار مشکل نخواهد بود و تو برای انجام آن توانایی داری، اما کاری که هیچگاه از دست تو بر نخواهد آمد، کشتن کشوری است که این مردان را ساخته است. بدان که تومی توانی مردم خردمند این سرزمین را نابود کنی، اما کشتن سرزمینی که چنین مردانی را در دامان خود پرورانیده است از دست تو ساخته نخواهد بود. پس چاره این است که با پارسیان نکویی کنی، تا دل‌هایشان را بدست بیاوری و به دوستی ایشان پیروزمند گردی.»^{۳۶}

تردید نیست که ما به حکم تاریخ پر فروغ گذشته خود از گیرودار این مصیبت شوم و خانمان برانداز تاریخی نیز عبور خواهیم کرد و آن را پشت سر خواهیم

^{۳۵} Joseph Arthure Comte de Gobineau, *Historic des perses d'après les auteurs orientaux, grecs et latins et ponticulièrement d'après les manuscrits orientaux inedités...* par le Comte de Gobineau, 2 vols. (Paris, H. Plon, 1869).

^{۳۶} ابن جلجل، طبقات الاطباء والحکماء، ترجمه محمد کاظم امام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹)، صفحات ۸۳، ۸۴.

گذاشت و ایرانمان را دوباره خواهیم ساخت، ولی ما باید همواره این گفته «سانتایانا» فیلسوف اسپانی الاصل امریکایی را در نظر داشته باشیم که می گوید: «آنهايي که از گذشته خود بی خبر می مانند، محکوم به تکرار آن هستند.»

با توجه به نکاتی که در بالا شرح داده شد، باید قبول کنیم که آزادی ما در گروهی دو عامل، یکی آزادی مذهب و دومی جدایی سیاست از مذهب خواهد بود. این واقعیت تاریخی را نباید فراموش کنیم که فرنود ضعف قدرت دولتی ایران در آخر دوره ساسانیان که منجر به هجوم اعراب و پیروزی آنان گردید، علاوه بر رواج فساد در دربار آخرین پادشاهان ساسانی، دخالت روحانیون (مغ ها) در امور دولتی بود که موجب شکست دولت ساسانی را به دست اعراب فراهم آورد. روحانیون در دوره آخرین پادشاهان ساسانی در واقع حکومتی در داخل حکومت ساسانی تشکیل داده بودند و مانع کارآیی دستگاههای دولتی شده بودند و این امر باعث تضعیف بیشتر حکومت و سرانجام شکست آن به دست اعراب شد.

این امر نیز نباید از نظر دور بماند که هنگامی نیز که سیاست و مذهب از یکدیگر جدا می شوند و هریک راه و یژه خود را می روند، نه تنها ملایان باید به مساجد برگردند، بلکه باید بطور قطعی از حق استفاده از لباس و یژه صنفی خود، یعنی عمامه و عبا که همیشه زیر اولی خیانت و سالوس پیشگی و زیر دومی شمشیر پنهان کرده اند، محروم شوند. همانطور که کشیشها، قضات، استادان دانشگاه و نظامیان و سایر گروههای دولتی و اجتماعی حق استفاده از لباس و یژه صنفی خود را در مجامع عمومی ندارند، آخوند و ملایان نیز نباید در مجامع عمومی حق استفاده از لباس و یژه صنفی خود را داشته باشند. البته زمانی که آنها به مساجد می روند می توانند از عبا و عمامه استفاده کنند، ولی چنین حقی را مطلقاً نباید در اجتماع داشته باشند. حق استفاده از لباس و یژه در اجتماع، نشانه نابرابری افراد و دلیل خودنمایی و مزیت طلبی طبقاتی در برابر سایر طبقات و گروههاست که بکلی باید در اجتماعات آزاد نسخ شود. بهمین ترتیب حق استفاده از عناوین کاوک و توخالی آیت الله، حجت الاسلام، حاجی و غیره نیز

باید از فرهنگ ملی ما بکلی محو شود. ما باید بدانیم که تا ژنهای این افراد از کالبد جامعه ایران پاک نشود، ملت ما روی آزادی، پیشرفت و بهروزی نخواهد دید.

تاریخ شرح رویدادهای گذشته نیست، بلکه هدف تاریخ تجزیه و تحلیل واقعیتهای گذشته تاریخی و تجربه آموزی و پندگیری از رویدادهای گذشته برای سازندگی تاریخ آینده است. بنابراین برپایه رویدادها و واقعیتهای تجربه شده ۱۴۰۰ سال تاریخ سیاسی و ملی گذشته ما، به جرات می توان گفت: «اتاویسم»^{۳۷} تاریخی شکوهمند گذشته ما پیش از هجوم اعراب، گروگان آزادی مذهب، جدایی سیاست از مذهب و «ریسیدیویسم»^{۳۸} مذهبی به خلوت خانه های زندگی خصوصی افراد است. *

رویداد دوباره لحظات شکوهمند نسلهای گذشته در زندگی انسان.

تمایل به برگشت به حالت و یا آیینی که مربوط به روشهای زندگی

Atavism ۳۷

Recidivism ۳۸

انسان در گذشته بوده است.

فهرست مأخذ و منابع فارسی

ابن اسحق، سیرت الرسول، تفسیری از عبدالملک بن هشام.

ابن جلجل، طبقات الاطباء و الحكماء، ترجمه محمد کاظم آرام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ خورشیدی.

ابن سعد، ابو عبدالله محمد. کتاب الطبقات الکبیر. نه جلد. تصحیح بوسیله ساچو. لیدن: ۱۳۳۲ هجری.

ابن عباس.

ابن هشام، عبدالملک. زندگی محمد. تنظیم از بلاغ. ۲ جلد. سال ۱۸۸۷ میلادی.

_____ . کتاب سیرت رسول اله. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۵۶ هجری قمری.

افلاطون. کتاب سوم قوانین. دکتر صناعی. نظر افلاطون درباره بردگی و تباهی خاندان هخامنشی. «مجله سخن»، دوره یازدهم، شماره ۱۲، نوروز

۱۳۴۰ خورشیدی.

البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. نه جلد. قاهره: الشب.

برادر جلالین. (جلال الدین المحلی و جلال الدین السيوطی). تفسیر جلالین.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. به اهتمام دکتر صلاح الدین المنجد. قاهره: مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۵۵-۵۶.

البيضاوی، عبدالله بن عمر. انوار التنیل و اسرار التأویل. قاهره: ۱۳۴۴ هجری قمری.

- البلدهوری، امام احمد بن یحیی. انساب الاشراف. تنظیم بوسیله محمد حمید اله. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۰۹.
- _____ . فتوح البلدان: بخش مربوط به ایران. ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۶ خورشیدی.
- البهائی، ابوالفرج. کتاب الاغانی. قاهره: ۱۹۲۷/۳۶.
- پیرنیا، حسن. ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران. جلد اول، تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱ خورشیدی.
- تاریخ شاه اسماعیل، نسخه خطی: تشیع و تصوف. نقل از بهرام چوبینه. تشیع و سیاست در ایران. جلد دوم.
- الترمیزی، ابو عیسی محمد. الجمع. قاهره: ۱۹۳۷.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان. قصص العلماء. تهران: ۱۳۰۴ خورشیدی.
- تواریخ اسلام. باب سی و ششم، بندهای ۲۲ و ۲۳.
- تواریف. تاریخ مشرق قدیم. جلد ۲.
- چوبینه، بهرام. تشیع و سیاست در ایران. جلد دوم.
- حسنین، دکتر عبدالعظیم محمد. قاموس الفارسیه. لبنان: دارالکتاب اللبنانیه. ۱۹۸۲-۱۴۰۲.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان.
- حلبی، علی اصغر. شناخت عرفان و عارفان ایران.
- خلیلی، عباس. کوروش بزرگ. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴ خورشیدی.
- دشتی، علی. ۲۳ سال.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن. کتاب اول، ترجمه احمد آرام.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا. تهران. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- راوندی. تاریخ اجتماعی ایران. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ خورشیدی.

- الزمخشری، الکشاف الحقیقه التنزیل. قاهره: ۱۹۶۶.
- سالنامه اسلام. جلد دوم. میلان: ۱۹۱۲.
- سپهر (لسان الملک)، محمد تقی. نامخ التواریخ. تهران.
- شهبازی، شاپور. کوروش بزرگ. شیراز. انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. کتاب الملل والنحل.
- صور الاقالیم (هفت کشور). باب دوم. نویسنده ناشناس. بنیاد فرهنگ ایران، ۷۴۸ هجری.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. تاریخ طبری (التاریخ الکبیر).
- _____ . طریقه الرسول والملوک.
- _____ . طریقه الامم والملوک.
- علی بن ایطالب. نهج البلاغه. به اهتمام شیخ محمد عبده. قاهره: بدون تاریخ.
- عهد عتیق. کتاب ذانیال. فصل چهارم.
- الغزالی، ابوحمید محمد. احیاء الدین. چهار جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن ترکان اوزلاگ. اصول رفتار.
- فتح الباری. شرح البخاری. قاهره: ۱۳۱۹/۱۳۰۰ هجری.
- فروغی، محمد علی. دوره کامل حکمت سقراط و افلاطون. تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۲۹۷ خورشیدی.
- فلسفی، نصرالله. زندگی شاه عباس اول.
- قرآن به اهتمام ابوالقاسم پاینده. تهران: ۱۳۳۶ خورشیدی.
- قرآن کریم و فرقان عظیم. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی به سرمایه نصرت الله شیخ العراقین بیات. به اهتمام مهدی الهی قمشه‌ای. به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر. ۱۳۲۷ خورشیدی.
- قزوینی، محمد. بیست مقاله قزوینی. به اهتمام عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۱۳ خورشیدی.

فهرست مأخذ و منابع به زبانهای خارجی

- Andrae, Tor. *Der Ursprung des Islams u. das Christentum*. Uppsala U. Stokholm, 1926.
- . *Mohammed: The Man and His Faith*. trans. Theophil Menzel. New York: Barnes and Noble, Inc., 1935.
- Areher, John Clark, *Mystical Elements in Mohammed (Dissertation)*. New Haven: Yale University Press, 1924.
- Benjamin, S. G. W. *The Story of Persia*. New York: G.P. Putnam's Sons, 1887.
- Bey, Assad. *Mohammed*. trans. Helmut L. Ripperger. London: Cobden-Sanderson, 1938.
- Bodley, Ronald Victor Courtenay. *Messenger*. New York: Doubleday Company Inc., 1946.
- Bolus, Edward John. *The Influence of Islam*. London: Lincoln Williams, 1932.
- Al-Bukhari, *Al-Jami as-Sahih*.
- Burn, Robert Andrew. *Persia and the Greeks*. London: Edward Arnold, 1962.
- Caetani, Leon. *Annali dell, Islam*. Milano: 1905-13.
- Cash, Wilson, W. *The Expansion of Islam*. London: Edinburgh House Press, 1928.
- Cyrus Cylinder; cf.: *Nebunaid Chronicle*.
- Diodorus, *Siculus*, ix, 22, 24.
- Drooze, Daniel. "The CIA's Secret Iran Fund." *Politics Today*. March/April, 1928.
- Durant William. *Our Oriental Heritage*. New York: 1954.

- Ecce Homo Arabicus*. Arabicus Sourees: Halabi.
- Encyclopedia Britanica*. 11th ed., s.v., vol. vii.
- Encyclopedia of Islam*. Article on Arabic. London and Leiden: 1913-38.
- Floigl, V., *Cyrus and Herodot nach den Neugefundenen Keilinschriften*. trans. H.S. Williams, vol. ii. London: 1907.
- Gibb, H. A. R. *Mohammedanism*. London: Oxford University Press, 1950.
- Gobineau, Joseph Arthur Comte de. *Historic des Perses d'aores les auteurs orientaux, grecs et latins et ponticulierement d'apres Les manuscripts orientaux inedits...* par le Comte de Gobineau, 2 vols. Paris, H. Plon, 1869.
- Goldzoheir. *Muhammedanische Studien*. vols. 1-2. Halle: 1899.
- Guillaume, Alfred. *New Light on the Life of Muhammed*. Journal of Semitic Studies, Monograph No. 1: Cambridge: University Press, Undated.
- . *The Traditions of Islam*. Oxford: 1924.
- Haykal, Mohammad Husayn. *The Life of Muhammad*. trans. Ismail Rugi A. al Farugi. U.S.A.: North American trust publications, 1976.
- Herodotus, *Iran in the Ancient East*. London: 1941.
- Hinckley, Helen. *The Land and People of Iran*. Philadelphia, New York: J. B. Lippincott Company.
- Ibn Hisham, *Kitab Sirat Rasul Allah*, ed. F. Wustenfeld, 2 vol. Gottingen, 1859-60.
- Ibn Saad. *Tabaqat*. ed. E. Sachau, 9 vols. Leiden, 1905.
- Josephus. op. cit; Eusibius. *Preaep*. Evang, ix, both cited by Roux. op. cit.
- Koelle, S. W. *Mohammed and Mohammedanism*. London: Rivingtons, 1888.
- Lings, Martin. *Muhammed, His Life Based on the Earliest Sources*. London: George Allen and Unwin, 1983.
- Macdonald, Duncan Black. *Aspects of Islam*. New York: Freeport, Books for Libraries Press, 1971.
- Margoliouth, D.S. *Mohammed and the Rise of Islam*. London: Putnam's Sons, 1905.
- . *The Relation Between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*. New York: 1924.

- Maspero, G. C. C. *The Passing of the Empires*. trans. A. H. Cyee. London: 1900.
- Muir, William. *The Life of Mohammed*. A New and Revised Edition by Weir. Edinburgh: John Grant, 1923.
- . *The Mohammedan Controversy*. Edinburgh.
- Noldeke, Theodor. *Hist. des peses et des Arabes au temps de Sassanides*.
 —————. *Das Leben Muhammeds*. Hannover, 1863.
- Oensicirtus. *Fragment 32* in Muller Diodot, *Scriptores rerum Alexandria Magni*. cited by G. Maspero, *The passing of the Empires*. London: 1900.
- On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History*. various editions, lecture ii, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" 1840.
- Parker and Dubberstein, W. H. *Babylonian Chronology*. 2nd ed. Chicago: 1956.
- Photius, *The Library of Photius*. vol. 1, by J. H. Freese. New York: McMillan co., 1920.
- Rawlinson, George. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*. vol. III. London: 1879.
- Roberts, R. *The Social Laws of the Quran*. London: 1925.
- Rodison, Maxime, *Mohammed*. trans. Ann Carter. New York: Pantheon Books, 1971.
- Roux, C. *Ancient Iraq*. London: George Allen and Unwin Limited, 1964.
- Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman*. New York: Philosophical Library, Inc., 1968.
- Russel, Bertrand. *A History of Western Philosophy*. New York: Simon and Schuster, 1954.
- Savory. *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrege de la vie de Mahomet*. ("Meque van de l'Herige, 1165"), quoted by Andrae, *Mohammed: The man and his faith*.
- Servier, Andre. *Islam and the Psychology of the Musulman*. trans. A. S. Moss-Blundell. New York: Charles Scribner's Sons, 1924.
- Spenger, Aloys, *Mohammed and der Koran*.
 —————. *The Life of Mohammed from Original Sources*. Allahabad: 1851.
- Stern, G. H. *Marriage in Early in Islam*.

- Sykes, Percy. *A History of Persia*. 2 vols. London: Macmillam and Co., Limited, 1951.
- Strabo. *Geography*. xi, 8:5.
- at-Tabari. *Tarikh ar-Rusul Wa'l-Muluk (Annales)*. ed. M. de Goeje, 15 vols. Leiden, 1879-1901.
- Toynbee, Arnold. *Mankind and Mother Earth: A Narrative History of the world*. London: Oxford University Press, 1976.
- Vilbraham, R. *Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia*. London: 1839.
- al-Wakidi. *Kitab al-Maghazi*. tr.J.
- . *Kitab al-Maghazi*. ed. von Kremer. Calcutta, 1856.
- Wellhausen, J. *Die Ehe bei den Arabern*.
- . "Medina vor des Islam" in *Skizzen und vor arabitern*. Berlin: 1885
- . *Muhammed in Medina*. Berlin: 1882.
- . *Reste Arabischen Heidentums*. Berlin: 1897.
- Watt, Montgomery. *Mihammed at Medina*. Oxford University, Oxford Press, 1956.
- Weil, Gustav, *Biblische Legenden der Muselmanner*. Leipzig, 1886.
- The Whole Works of Xenophon. trans. Ashley, Smith, Fielding, and others, *Xenophon on the Institution of Cyrus, Book III*. London: Henry G. Bohn, York Street, Covent Garden, Undated.
- Xenophon. *Cyropaedia or the Institution of Cyrus*. trans. Maurice Ashley. Philadelphia: B.B. Hopkins and co., 1810.
- Yusuf Ali, Abdullah, *The Holy Quran*. Text Translation and Commentary. Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934.
- Zwemer, Samuel M. *Across the World of Islam*. New York: Fleming H. Revell co., undated.

**Cyrus
The Great**



**Mohammed
Ibn Abdullah**



Dr. Masud Ansari